

اقرائیہ

جلد دوم

تألیف:

جناب عبدالحکیم اشراف خاوری

د ه بید

از اصفهان عزم سفر کردیم و با یاران یاوفا وداع نمودیم و با
اتوبوس بجانب شیراز راه افتادیم قصد ما آن بود که درین راه
در قریه ده بید توقف کنیم و از احبابی آنجاکه درینهاست رزحایت
هستند ملاقاتی بعمل آوریم نزدیک غروب بده بید رسیدیم و
وارد آبادی شدیم و سراغ آقای اف۰۰۰ را گرفتیم و او را پیدا
کردیم ما را بمنزل خود برد و نهایت محبت و احترام را سجرا
داشت شب بمقابلات چند تن از احبابی الهی گذشت و موقع
استراحت رسید.

با مداد پس از برگزاری شئون لازمه روحانیت بالا خره چند
نفر از یاران الهی تشریف آوردند و از هر دری سخن گفته شد
آقای اف۰۰۰ فرمود چند روز است که یکی از آشنايان من از
طهران برگشته و کتابی با خود آورده و اغلب بدیدن ما می‌آید
و مدرجات آن کتابرا که رد بر امر مبارک است برای ما میخواند
وجواب میطلبد و در این کار اصرار دارد مدرجات اینکتاب که
تازه بطبع رسیده بقدرتی و قیحانه نوشته شده که بوصاف
نمی‌آید و آن مرد هم دست بردار نیست اگر امروز هم باید
خواستم مطلع باشید در این گفتار بودیم که مرد مورد بحث تشریف
آورد و نشست و بلا فاصله کتاب را باز کرد و شروع بخواندن قسمتی

از آن کرد چند سطر که خواند دانستم چه کتابی است و مؤلف آن کیست نام این کتاب اینست "بهائی از کجا و چگونه پیدا شده" و مؤلف آن هم در ظاهر مردی است که نظر بخیالاتی مدتها در مشهد کوس بهائی بودن میزد و در باطن مقاصدی داشت و چون خیالاتش تحقق نیافت برای او عقده ها ایجاد کرد و علاج آن عقده ها را تألیف کتابی چنین پنداشت پسند نفرهم از نقوص معلوم الحال با اوصاعده کردند و بالآخره این کتاب که سراپا فحش و رقاحت است تألیف شد و بطبع رسید من مؤلف او را در اوقات اظهار ایمانش خوب میشناختم راز سیماش که فرمود یعرف المجرمون بسیماهم بی بحقیقتش برده بودم بمفاد اتفقاً من فراسة المؤمن الله ينظر بنور الله ۰۰۰ باری چون بطلان مندرجات آن کتاب واضح بود خاطرء آسوده شد و از آن مرد که یکسره میخواند و با همز و لمز ادای الفاظ بیکرد درخواست کرد که لختی بیاساید و بسخنان نامه نگارگوش فرا دارد او بنا چار کتاب را بست و منتظر شد عرض کردم آقای محترم مسئله نقد و بحث از امور مشیده است بشرط آنکه در هر مورد رعایت ادب و انصاف و امانت بشود ۰ اینطور نیست؟ فرمود آری همینطور است عرض کردم شما مؤلف این کتاب را میشناسید و دیده اید؟ فرمود نه او را نمیشناسم ولی مطالب کتابش جالب است عرض کردم از چه جهت جالب است فرمود حقایقی رابیان کرده و مرد

بیطرفی بوده عرض کردم اگری طرف بود که هیچ وقت بچنین کاری دست نمیزد و همین اقدام بتالیف چنین کتابی دلیل است که بیطرف نیست و سبک نگارش کتاب هم دلیل است که دارای بغض و تعصّب بوده واژه‌مین جهت است که همه صفحات کتابش مملو از کلمات قبیحه و جملات نارواست انسان اگر آلوه بفرض نباشد که بکس اعم از دوست یادشمن هرگز فحاشی نمیکند نفس کلمات و جملات این کتاب دلیل بر غرض و مرض مؤلف است بقول عاشق اصفهانی :

این‌همه سعی نیست بی‌غرضی هست البتہ در دلش مرضی این مرد میتوانست با کمال ادب کلمات خود بنگارد حضرت مسیح (ع) میفرمایند زبان ترجمان قلب است. اگر قلبی آلوه بفرض و مرض نباشد هرگز الفاظ رشت و جملات وقیح از لسانش جاری نمیشود قدر وقیمت این مرد از سندیکه نوشته و بدست همه داده آشکار است حال بفرمایید اگر کسی در کتابی که رد برکس نوشته در ضمن کتاب باو تهمت بزند و سخنی را که نگفته باو نسبت بد هد و جملات و کلمات حریف خود را کم و زیاد کند و بنام او در رده‌یه خود بنویسد چنین مردی چطور آدمی است؟ فرمود اگر چنین کاری از کسی سرزنش انسان نیست قابل اعتماد نیست و نهاید باو و نگفته هایش اعتنا کرد ولی این مطلب چه ربطی ب موضوع ما دارد؟ عرض کردم صبر کنید عنقریب برای شما واضح میشود بعد کتاب را از او گرفتم و صفحه ۱۵۸ را باز کردم و با ودادم و تقاضا کردم

14

لحد ما لا ترضونه لانفسكم اتقوا الله ولا تكون من المتكبرين ...
 ملاحظه بفرمایید که این مرد فقط مقدمه حکم را بيان کرده
 و آنرا مورد حمله قرار داده و تتمه حکم را ابداً ذکر نکرده زيرا
 با نقل تتمه حکم مجالی برای حمله او باقی نمیماند درست مثل
 داستان معروف است که گفته اند :

کلوا واشربوا را در گوش کرد ولا تسرفو را فراموش کرد
حکم ادای نوزده مثقال طلا در مقابل محزون کردن نفسی ارا حکام
موقتی شریعت بیان است که برای رعایت احوال حضرت من یظهره الله
که میباشد درسته تسع بیان ظاهرشود در بیان تشريع شده که
بادا مردم ناشناخته بحضرت من یظهره الله غم و اندوهی روا
دارند چون قبل از اظهار امرش اوران نیشناست و لهداین حکم
شدید را بطور موقت تشريع فرمود و جنبه عمومی آن داد تا شامل
احوال همه واژجلمه من یظهره الله که در میان مردم بتصور
ناشناخت بسر میبرد بشود و فرموده که چون من یظهره الله
ظاهرشود میتواند احکام موقت بیان نرا تغییر بدهد و نسخ فرماید
یا قبول کند و تصدیق فرماید و این حکم که ذکرش در بیان فارسی
باب ۱۹ از واحد دوم مدرجست و مقصود از بیان جمال القدم در
کتاب اقدس که فرموده اند قد معتم فی الكتاب عن الجدال والنزاع
۰۰۰ کتاب مستطاب بیان است و الف ولا م الكتاب بنا بقرینه
موجوده مذکوره در چند مقام از کتاب اقدس الف ولا م عه
ذهنی است و مقصود کتاب بیان است . وبعد از ذکر حکم کتاب

(7)

بخواند او هم چنین عوائد" دل شکستن باطل جهان شود " ص ٣٩ سطر ١٩ " قد ملتم في الكتاب من العدال والنزاع والضرب وامثالها عما يحزن به الا فتنة والقلوب من يحزن احد فله ان ينفق تسعة عشر مثقالا من الذهب هذا ماحكم به مولى العالمين ٠٠٠ "

در این حکم نصیتوان تردید نمود زیرا جمال‌القدّم بسکنه موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت بسیاره خواسته است بوسیله شدت جزا ، فحش و ناسزا را که منجر بحزن و شکستن دل میشود بیشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آنرا نکرده و شاید ام لازم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هرچه بگوید غنام بی‌چون و چرا عمل خواهند کرد حزن و تاثیر موضوعی است جدایی و برای تشخیص میزان الحزب در دست نیست .
ستند اشخاص که بهزاران فحش و ناسزا گوچکترین ترتیب اثر بیدهند .^{۰۰۰} الى آخر کلاماته عافاه اللہ گفتم آقا کافی است .^{۰۰۰}
دھنله کنید که چه تهمتی بجمال قدم و کتاب اقدس زده گفت طور گفتم الان واضح میشود کتاب اقدس را باز کردم و چینیں و آندم قوله تعالی : " قد منعتم فی الکتاب عن الجدال لنزاع والغیر و امثالها عما يحزن به الا فقدة والقلوب من بحزن عداً فله ان ينفق تسعة عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم مولى العالمین . انّه قد عفی ذلك عنكم في هذا الظرف سور صیکم بالبر والتقوى امرأ من عند هـ في هذا اللوح المنير لا ترضوا

بیان میفرمایند : "اَنَّهُ قَدْعَى ذَلِكَ
بیان در اینظهور مبارک که ظهور ج
موعد بیانست بخشیده شده و نبای
شدید درباره محبت و مساعدت نفووس
چنانچه ملاحظه میفرمائید آری این
کرده و تئمّه را ذکر نکرده تا مردم را
حکم را بكتاب اقدس و جمال قدم جلّ
و بعد حمله ها کرده و قصه ها از پیش
بقدرتی قلم فرسائی کرده که بیا و ببی
حمله و هجوم بر اساس نسبتی دروغ و
شیوه این گونه معرضین برهمین منوال
از همین نمونه مردم جزو ها رد برآمدالله
بخوانید و بخندید و در آنجا از کلمات
کرده بود و از جمله این بود که فرم
و کرشوتا لحن مليح شنوی و جا هل
بیان مبارک را تا همین جا نوشته بود
میدان جهالت رانده و گفته بود که
تاج طالم بینی آیا کسی که کور بشود
و ائر کسی کر بشود میتواند چیزی را
کرده بود این مردم جمهه اول را ذکر
و مانند همان کلوا واشرها نوشته بود

دنهاله بیان مبارک اینست : کور شو یعنی از مشاهده غیرجه
من وکرشو یعنی از استماع کلام غیرمن و جا هل شود یعنی از سوا
علم من *** و مقصود آنکه انسان تا چشم و گوش وذ هن و روح
از نقوش اوهام وطنون پاک نکند هرگز بعرفان حق وحقیقت فائے
نشود مولوی میفرماید :

هست مطلق کارساز نیستی است
کارگاه هست کن جز نیست چیزی
منوشه هیچ بنویسد کسی ؟

یانهالی کار داند مفرسی ؟
اگذی جوید که آن بتوشته نیست
تخم کارد موضعی که کشته نیسی
ی برادر موضع ناکشته باش
کاغذ اسپید نا بنوشته باش
ا مشرف گردی از نون والقلم

تا بکارد در تو تخم آن ذوالکریم
(مجلد پنجم)

قای محترم — ملاحظه میفرمایید که عناد و بغض و حسد چه بکند ؟ چه تهمتها میزند و چه دروغها که میگویند ولی عاقبت از رسوایی خود شان نتیجه ای حاصل نمیشود الان نظر شما سببیت باین مرد که چنین تهمتی دراینکتاب زده است چگونه است ایا این مرد را قابل اعتنا و اطمینان میدانید ؟ فرمود حقيقة

یعنی اگر برخلا ف سوگندی که خورد ه اید رفتارکنید خدا از شما مُواخذه نمیکند نامه نگار فوراً قرآن مجید را باز کردم و آیه را چنانکه هست برای حاضرین محفل که مرکب از بهائیان و مسلمین و مسیحیان بودند بصدای بلند خواندم که میفرماید قوله تعالی " لا يَؤْخِذْكُمُ اللَّهُ بِاللُّغُوفِ فِي إِيمَانِكُمْ وَلَكُنْ يَعْلَمُ خَذْكُمْ بِمَا قَسْتَ قُلُوبُكُمْ " ۰۰۰ گفتم آقایان مگر این کشیش را مشاهده فرماید که چگونه بر قرآن مجید تهمت میزند نصف اول آیه را میخواند و بقیه را نمیخواند مانند آن مفترض متعصب که گفته خداد ر قرآن نمازگذار را تهدید بعد اباب کرده آنجا که فرموده " فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ " یعنی وای بر حال کسی که نماز بخواند و دنباله آیه را که فرموده " الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ " را ذکر نکرده یعنی نماز کسی که در حین ادائی نماز حواسش بمجای دیگر باشد و حضور قلب نداشته باشد مقبول درگاه الهی نیست زیرا شرط اول قبول صلاه حضور قلب نمازگذار است در حدیث است که رسول الله (ص) فرمودند : " لَا صَلَاةَ تَمَّتَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ " این آقای کشیش هم همین رویه را گرفته و با مکروحیله مردم را گمراه نمیکند فی المثل اگر استادی شاگرد خود را برای آوردن آب از چشم بفرستد و آن شاگرد کوزه را بشکند استاد اورا مُواخذه نمیکند و میگوید من از این جهت که کوزه را شکسته ای تو را تنبیه و مجازات نمیکنم بلکه از آن جهت ترا مجازات نمیکنم که در کار خود

همینطور است من حالا متوجه شدم که جمیع مدرجات اینکتاب همه از همین قرار است زیرا که تهمت و افتراء علامت عدم اوت فطری وحیبت جا هلانه است این مرد در اینجا که چنین تهمتی زده از کجا که سایر گفته هایش همه از همین قبیل نباشد ؟ عرض کردم آقای محترم بساير گفته های اورهم میرسیم و در اطراflash بحث میکنیم تا بالعیان عناد پیغام فطری جا هلانه اورا دریابید اما قبل داستانی برای سرکار بگویم در سال هزار سیصد و شصت هجری شمسی در همدان بودم مردی کشیش بنام هارون عوض که از مسیحیان سبقت بود برای تبلیغ بهمدان آمده بود و در مجلسی با او اتفاق ملاقات افتاد در اول گفتار کشیش هزار و سیصد حسب العاده همه کشیشان حمله بحضرت محمد (ص) و قرآن حجید کرد و سخنانی گفت مانند سخنانی که مؤلف این کتاب در امر الله گفته واژجه گفت محمد (ص) در قرآن اجازه داده مسلمین قولی بدند و سوگندی یاد کنند ولی بقول خود فا نکنند و برخلاف سوگند خود رفتار کنند و خدای محمد سانیرا که برخلاف عهد و سوگند خود رفتار کنند موآخذه نمیکند حد گفت ببینید چنین حکمی چقدر مردم را بد تربیت میکنند بازار دروغگویی را رواج میدهد و ۰ ۰ گفتم جناب کشیش نرمائید ببینم این حکم عجیب در کجا قرآن مجید ذکر شد هست دفتر یادداشت خود را بیرون آورد و گفت در سوره مائدہ آیه هست که میگوید : لا يُؤاخذُكُم اللَّهُ بِاللُّفْوِ فِي إِيمَانِكُم

از جمله در ص ۱۴۳ گفته :

(بُوی خدا در زندان) و بعد این آیه را مغلوطاً ذکر کرده "والذى تفك فى هذا الآيات واطلّع بما ستر فيهن من لثالي المخزونه آنه يجد عرف الرحمن من شطر السجن ۰۰۰ الخ حمله ایشان بجمله یجد عرف الرحمن من شطر السجن است که از روی عناد و غلط آن را بجمله (بُوی خدا در زندان) ترجمه کرده است بیفرمایند یجد عرف الرحمن من شطر السجن یعنی رائحه الهیه را از طرف سجن اعظم استشمام میکند و این سخن بینها یت لطیف است در قرآن مجید فرموده در باره یعقوب که فرمود "أَنِّي لَا جُدْ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفَنَّدُونَ" یعقوب ریح یوسف را از فرسنگها راه استشمام کرد حال اگرکسی ا Zahel ایمان رائحه الهیه و عرف الرحمن را از جهت و طرف سجن اعظم استشمام کند آیا تعجبی دارد؟ در احادیث واردہ از حضرت رسول (ص) وارد شده که درباره اویس قرنی مکرر فرمودند "أَنِّي لَا جُدْ رِيحَهُ الرَّحْمَنَ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ" این حدیث را مرحوم مجلسی در حوار الـ نوار و علمای سنت در کتب معتبره خود و مرحوم محمد قضی شیخ عباس علیه الرحمه در سفينة البحار نقل کرده اند آیا میشود برسول الله ایراد گرفت که چرا بُوی اویس قرن را استشمام کرده چه فرق میکند که رسول الله بُوی اویس را از راه دور استشمام کند و مؤمن واقعی عرف قمیص را از شطر زندان استشمام کند کجای این موضوع قابل انتقاد است که این مرد در

دقت نمیکنی و در انجام کارها سهل انگاری مینمایی ۰۰۰ حال اگر ^۰ واين مثل فقط قسمت اول را ذکر کنیم و بگوئیم که استاد بشاگرد گفت من اورا برای شکستن کوزه مجازات نمیکنم و بقیه را نگوئیم ببینید چه حالی خواهد داشت و چگونه اصل مقصود از بیان خواهد رفت ۰ عرض کردم جناب کشیش هم همینطور کرده و بقرآن مجید صریحاً تهمت میزنند قرآن را بهم نشان دادم و تمام حضار از هر ملت و دین همه ^۰ ارا نکوهش کردند و با تحقیق شدید او از آن محفل بیرون رفت آقای محترم این مرد هم در کتاب خود همین عمل ننگین را انجام داده اینک این گفته ها او که خواندید و این هم کتاب اقدس که مشاهده فرمودید آیا دیگر برای چنین شخصی ارزش میتوان قائل شد؟ لا والله حال برای وضوح مطلب بچند نکته دیگر اینکتاب توجه کنیم تا حقیقت احوال شیخوی آشکار شود ۰ این مرد چیز تازه ای در اینکتاب ننوشته و آنچه گفته از سایر کتب ردیه نوشته آواره و نیکو و صبحی و و و گرفته و تکرار کرده بمفاد ناریان مسر ناریان را جاذبند ^۰ همه جا از آنها تعریف کرده و تا توانسته از احیای الهی که مدت‌ها در مشهد از او پذیرایی ها کرد و محبت نموده اند تکذیب کرده و تهمت زده و افترا بسته و از آنان بکلمات نالایقه که لا یق خود مولف کتاب است تعبیر کرده است کذلک یعذّبهم الله بذ نویهم و یخریون بیوتهم باید بیهم ۰۰۰"

تاب خود آن جملات عجیب را از روی تعصیب جا ملانه نگاشته است این اصطلاح است و در عرف ادب و فضلا بسیار معروف است بُوی محشوق را استشمام میکنند و لطائف بسیار در این خصوص گفته اند ۰ حافظ فرموده :

ری خوش تو هر که زباد صبا شنید ازیار آشنا سخن آشنا شنید
پیغم سعدی فرموده :

که ای روشن روان پیر خرد مدد
چرا در چاه کنعانش ندیدی
صرش بُوی پیراهن شنیدی
لُوی فرموده :

تابگوشت آید از گردون خروش
تاببینی باغ و سروستان غیب
تاكه ریح الله در آید در مشام
تابیابی از جهان طعم شکر
ه و سواں بیرون کن زگوش

ک کن دو چشم را ازموی عیب
ح کن از مفز وا زبینی زکام
چ مگذار ازتب و صفرا اثر
(جلد دوم)
نمیدانم اگر جمله لا جد ریح یوسف که در قرآن مجید است
سع و مشام این مرد عجیب میرسید آنوقت چه میگفت و چه سخنانی
ب تراز آنچه که گفته میگفت حال که جمله عرف الرحمن
ت اینهمه حرفها زده وای اگر مفاد ریح یوسف بمشام او میرسید
میکرد

محترم حضرت بهاء اللہ فرموده مُون عرف رحمن را یاعرف

قیمیص را از ناحیه سجن استشمام میکند و حضرت رسول (ص) فرموده " من از ناحیه قلن رائحه رحمن را استشمام میکنم اینها با هم چه فرقی دارند که این مرد بگفته بهاء اللہ چنان حمله عنیفی کرده و از فرمایش پیغمبر چیزی نگفته با آن که هر دویک معنی دارد رائحة الرحمن با عرف قیمیص الرحمن چه فرقی دارد ؟ عرض کردم که این اصطلاح است که درین شعرا و ادباء و فضلا مصطلح و معروف است بیاید قدری در مثنوی مولوی سیر و تماشکنیم که چه تعبیرات لطیفه فرموده از جمله در داستان ملاقات رسول اللہ با هلال در مجلس کثیف و تغییر اوضاع آن محل بورود پیغمبر فرموده

مجلد ششم :

رفت پیغمبر رغبت بهرا و اند رآخور و آمد اند ر جستجو
بود آنور مظلوم و زشت و پلید اینهمه برخاست چون سید رسید
بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر همچنانکه بوی یوسف را پسر
موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات
ود رجل دوم در ضمن داستان چوینده شتر فرموده :

پیروی تو کنم ای راست گو ؟ بوی بردى زاشترم بنماکه کو ؟
ود رجل د سوم فرموده :

آ نکه حافظ بود و بیعقویش شدید بوی پیراهن یوسف را ندید
در مجلد چهارم فرموده :
بوی پیراهن یوسف کن سند
و پیش دیدیم که فرموده :

بُو پیغمبر ببرد آن شیخ نز همچنانکه بُو یوسف از پدر
(جلد ششم)

د راین بیت جمله بُو پیغمبر با جمله عرف قمیص الرحمن پارائحة
القیص چه فرق دارد که مولّف کتابرا تا آن درجه غضب ساک و
خشمگین ساخته است؟ و نیز در مجلد ششم این بیت آمده که
فرموده است:

بُو جامن سوی جانم میرسد بُو یار مهرانم میرسد
ود رمجد چهارم از بُو رامین که بمشام و پس میرسد سخن گفته:
بُو رامین میرسد از جان و پس بُو یزدان میرسد هم ازا و پس
از او پس و از قن بُو عجب مر نبی را مست کرد و پر طرب
چون او پس از خویش فانی گشته بُو آن زمینی آسمانی گشته بُو
گفت بُوی بوالعجب آید بمن همچنانکه مر نبی را از یمن
که محمد گفته بر دست صبا از یمن می آید بُو خدا
ملحظه بفرمایید که مطلب چقدر واضحست ولی این مرد
از روی تعصب جاهلانه کلمه شطرسجن را غلط معنی کرده و گفته
"بُو خدا در زندان" با آنکه معنی آنستکه بُو خدا را
رائحة الهیه را از شطر و از طرف سجن استشمام میکند همانطور
که رسول الله (ص) فرمود "بُو خدا را از طرف یمن میشنوم"
پناه برو خدا تعصب جاهلانه چه میکند من اگر بخواهم هزاران
مثال حاضر دارم که در این موضوع عرض کنم ولی برای آنکه اطلاع
مقال حاصل نشود بهمین قدر اکتفا میکنم و این داستان را بانداز

شما و امیگذارم. مثله دیگر قضیه ضجیح ذریات در اصلاح است
که در موضوع ارت فرموده اند که چون ضجیح و ناله ذریات را
درا اصلاح شنیدیم سهمیه آنانرا در ارت دوبرابر آنچه در کتاب
بیان تشریح شده قراردادیم و این مرد پس از آنکه این موضوع
را مطرح میکند شروع میکند بگفتن سخنانی عجیب و این عنوان را
پیش میکشد: (شیون اولاد در پرداخت پدران)

وبعد از یاوه سرایهها میگوید:

ناله و شیون میکروب ها یا نطفه های ذره بینی را که هنوز در کتم
عدم هستند میشنود.

وبعد لب بنصیحت مردم میکشاید و دم از فلسفه و دانش میزند
که نقل آنها مفید فایده ای نیست چون اساس حمله او بهمن
ضجیح الذریات فی الاصلاح است که آنها را میکروب و نطفه ذره بینی
نامیده واستماع ندای آنانرا محال و ممتنع شمرده است نمیدانم
این مرد درباره اسلام و قرآن مجید چه عقیده دارد از قرار
اعتراف خودش با اسلام و قرآن مؤمن است والعلم عند الله ۰۰۰ بند
از ایشان میپرسم آقای فیلسوف این ایراد شما با استماع ضجیح ذریا
درا اصلاح بی شبه است با ایراد منکرین اسلام بقرآن مجید که شما
خود را از پیروان آن میدانید نیست در قرآن مجید میفرماید که
خداآوند از اصلاح ذریات آدم را بیرون آورد و با آنها خطاب
کرد که الاست نبِرِکم گفتند بلی و این عالم ذر و روز عهد الاست
میگویند آیا ذریات مستخرجه از اصلاح در آنروز همین میکروها

و نطفه های ذره بینی که آقای مزبور آنانرا در عدم و کتم نیستی
قرارداده است بودند آنها چه بودند و چطور طرف خطاب
واقع شدند و اگر در کتم عدم بقول آقای مزبور بودند چطور کلمه
بلی را گفتند و چگونه. پاسخ آنان شنیده شد و در کتاب آسمانی
که وحی الهیست درج گردید آقای محترم هر طور در باره
این مطلب که بصراحت در قرآن مندرجست درباره قول ذریات
جواب بد هید همانرا از ایراد شما بضمیح ذریات در اصلاح
و استعمال آن ضمیح جواب میدهیم همانطور که حق در آن روز
جواب آن ذریات مستخرجه از اصلاح راشنید و بین آنها
تشخیص داد و جهنم را از بخشی جدا کرد و بشکل مورچه های
سیاه و سفید بودند و فرمود هولا خلق تم للنار ولا بالسی
وهولا خلق تم للجنہ ولا بالی که بتفصیل در حدیث عالم
ذر آمده است همانطور هم حق تعالی در این ظهور اعظم خود
ضمیح همان ذریات عالم ذر را شنید و سئول آنان را اجابت
فرمود ایشان نمیتوانند منکر این موضوع نشوند زیرا اصل آیه در
قرآن مجید موجود و تفسیر مفسران اسلامی اعم از سنی و شیعه
در کتب تفسیر موجود است و اگر انکار کند علامت عجر در جواب
و حیرت و سرگردانی اوست که ایراد شیکنگان اقدس وارد نیست
و مستقیماً بقرآن مجید که وحی الهیست وارد است بیچاره میخوا
نکتاب اقدس را رد کند از روی جهل و عدم اطلاع قلم رد و تکذیب
مندرجات قرآن مجید که مدعی پیروی آنست میکشد کذلک

یخربون بیوتیم باید بیهم ۰۰۰ اینک اصل آیه قرآنیه رادر اینجا
برای شما میخوانم و گفتار مفسرین سنی و شیعه راهم برای نهونه
از تفاسیر مشهور و مهم بعرض شما میرسانم "لیهلك من هلك عن
بیته" من از چند تفسیر مهم در اینجا یادداشت حاضر دارم
تفسیر مجمع البيان طبرسی، تفسیر صافی کاشی، تفسیر
روح البيان شیخ اسماعیل حق، تفسیر کشاف زمخشri، تفسیر
کبیر فخر الدین رازی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قاضی
بیضاوی، تفسیر مذهب الصادقین کاشانی، تفسیر ابوالفتوح
رازی، تفسیر سید احمد خان هندی و امثالها که همه اینها
حاضر را یادداشت از آنها آمده است و بعلوه کتب اخبار
مروریه از طرق شیعه و سنی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم
وسایر مجلدات صحاح سنه و اصول و فروع کافی کلینی و تهذیب
و استبصار و مجلدات بحار الانوار ۲۵ جلد و صد ها کتب اخبار
مانند لثالی الاخبار و امثاله که گریگویم نام آن بیحد شود و در
همه آنها ذکر روز است و عالم ذر و سؤال و جواب با ذریات
مستخرجه از اصلاح مسطور و مندرجست و آقای مؤلف این کتاب
عجبیک که نشر و تالیف شیعه رسوایی و افتضاح او شده است
بهیچوجه نمیتواند منکر قرآن و این همه کتب محققین اسلامی
 بشود و اگر انکار کند البته بحیرت و سوگردانی و عجز خود علیاً
اقرار کرده است اینک آیه قرآن و مندرجات کتب تفسیر شیعه
واهل سنت و جماعت خداوند در قرآن مجید در سوره الا عرا ف آیه
مندرجات قرآن مجید که مدعی پیروی آنست میکشد کذلک

17

۱۷۶ فرموده قوله تعالیٰ :

"واذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم وشهد لهم على انفسهم المستبرّك قالوا بلى اشهدنا ان تقولوا يوم القيمة اناكنا عن هذا غافلين ١٠٠٠الخ

ترجمه این آیه در تفسیر منهج الصادقین چنین آمده : و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تواز فرزندان آدم از پشت های ایشان ۰۰۰ یعنی بیرون آورد از اصلاح ایشان نسل ایشان را قرنی بعد از قربی و نسلی بعد از نسلی و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای خود شان یعنی برای ایشان نصب دلائل روی بیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آنچیزی را که داعی ایشان بود با قرار بر روی بیت تا آنکه بمنزله کسانی گشتد که ایشان را فرمود که آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو و پروردگار ماشی پس حق تعالی تنزیل و تمکین ایشان کرده است از علم روی بیت بمنزله اشهاد و اعتراف بر طریقه تثیل ۱۰۰۰الخ و بعد از ترجمه آیه بتفسیر آن مبینه دارد و میفرماید قوله :

اکثر مفسران نقل کرده اند که حق تعالیٰ ذریه آدم را بیرون آورد از صلب او بمثال مورچه های خرد و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و روپیت خود را برایشان عرض فرمود وایشان قبول کرده گفتند که ما بر اقرار خود گواه شدیم و چون ذریه بلى گفتند حق تعالیٰ ملائکه را فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند که شهد نا... پیغمبر فرمود که خداي فرا گرفت میثاق را

(7)

از ذریس آدم در نعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات ۰۰۰ و در
لباب آورده که اخذ میثاق در هبایو و آن زمینی است در ولايت
هند و بعد از خروج آدم بوده است از بهشت ۰۰۰ ذ راری آدم را
با شکل مورچه های خرد از صلب آدم اخراج کرد ۰۰۰ از مفسرین سلف
و اصحاب خلف روایت است که حق تعالی جانب راست او را بنا لید
بعضی ذ راری اورا چون مروارید سفید از آنجا بیرون آورد و ایشاره
فرمود بر حملت من بهشت روید و جانب چپش را بمالید بعض دید
از فرزندان اورا برنگ سیاه بیرون آورد و فرمود که بد وزج روید
پس با ایشان خطاب فرمود که جز از من خدائی نیست بمن شرک
میارید و هم پیغمبران و بكتابها که بشما خواهم فرستاد بگروید
گروهی از ایشان بطوع اقرار کردند و گروهی بروجه نفاق اعتراف
کردند پس آجال و ارزاق و مصائب ایشان را بنوشت آدم در ایشاره
نگاه کرد و آنرا مختلف دید بعضی خوب صورت و پرشی زشت و
در از و جمعی کوتاه و گروهی توانگر و فرقه ای در رویش گفت بار خدا ای
ایشان را چرا چنین آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکر را زیاد
کنند ۰۰۰ الخ انتهى

ملافت اللہ صاحب تفسیر منهج الصادقین قریب سه چھا
صفحہ دریارہ این موضوع نوشتہ و انواع احادیث و روایات مختلف
را از هر منبع نقل فرموده که برای اطلاع باید باصل تفسیر وی
همه مراجحه کرد اگر بخواهیم مدرجات تفاسیر سابق الذکر را عرض کند
خیلی طول میکشد لهذا بنقل مختصری از آن اکتفا میکلم در تفسی

علی بن ابراهیم قمی در ذریل این آیه ذریبات چنین فرموده است
قوله علیه الرحمه " واما قوله واذ اخذ ریک من بنی آدم من
ظہورهم ذریتهم واشهد هم على انفسهم المست بریکم قالوا بلس
حدّثنی ابی عن النضرین سوید ۰۰۰ قال ابو عدال اللہ اول من
سبق من الرسل الى بلی محمد (ص) ۰۰۰

۰۰۰ قال الصادق (ع) کان المهاجق ماخوذ اعلیهم لله بالربویه
ولرسول بالنبوة ولا بغير المؤمنین والا ثمہ بالامامة فقال المست
بریکم ومحمد نبیکم وعلى امامکم والا ثمہ الہادون ائمکم قالوا بلی
۰۰۰ الخ که تنتہ آن بسیار مفصل است صاحب تفسیر
روح البیان شیخ اسماعیل حق از ائمّه اهل سنت در
ذریه ذریه بتفصیل سخن فرموده است بعد اذکر آیه
بارکه وشرح بسیار مفصلی که آورده تا آنکه فرموده ۰۰۰ والاکثر
على ان المقاولة المذکورة في الآية حقيقة لما روی عن ابن عباس
من آن لخلق الله آدم مسح ظهره فاخرج منه کل نسمه
هو خالقها الى يوم القيمة فقال المست بریکم قالوا بلی فنودی
ومذ جف بلما هو کائن الى يوم القيمة قد روی عن عمر رض ۰۰۰
قال سمعت رسول الله سئل عنها فقال صان الله تعالى خلق
۰۰۰ ثم مسح ظهره بیمینه فاستخرج منه ذریه فقال خلقت
سولاً للجنہ وبعمل اهل الجنہ یعطون ثم مسح ظهره
استخرج منه ذریة فقال هرلاً للنار وبعمل اهل النار یعلمون

۰۰۰ وليس المعنى انه اخرج الكل من ظهره بالذات بل اخرج
من ظهره ابناءه الصلبیه ومن ظہورهم ابنایهم الصلبیه وهكذا
الى آخرالسلسله لكن لما كان الظہر الا صلی ظهره ۰۰۰ نسب
اخرج الكل اليه ۰۰۰ الخ انتهى

شیخ اسماعیل حق شرح مفصلی در توجیه موضوع واقوال
مختلفه ذکر کرد که ذکر آن موجب ملال است در رسایر تفاسیر
هم همین حرفاها تکرار شده و سخن از جبر و اختیار بیان آمده
واز این قبیل بسیار که نقل آن را لزومی نیست مقصود آنست که
مؤلف این کتاب و امثال او که مدعی ایمان باسلام و قرآن و اخبار
ائمه مستقیم در مقابل این آیه و سخن گفتن خدا با ذریبات
مستخرجه از صلب آدم هر جوابی بمعترضین بد هند همان جواب
خود ایشان در ایراد بفرمایش حق در این ظہور است خدا ای تعالی
در آنروز ذریبات را از اصلاب استخراج کرد والمست بریکم فرمود
و آنها هم جواب دادند با آنکه بقول مؤلف مذبور همه در کتب
عدم بودند و بیکربودند و نطفه صلبیه بودند و و که آن
آقا در کتاب عجیب خود آورده وهمان حق تعالی در این دوره
از ظہور خود ضجیع همان ذریبات صلبیه را مجدد استماع فرمود
و سئول آنان را اجابت کرد هر طور آیه قرآنیه را توجیه بیکند
اینجا هم همانطور است آری باید فقط آقا جواب بد هد و هیچ گونه
طفره ای معقول نیست و مقبول هم نیست گرچه در قاموس این گونه
نقوس معقولیت و مقولیت معنی ندارد بقولون با فواهی هم ما لیس

فی قلوبهم واستبعادند اردکه دراین مقام که خود را حیران می بینند منکر قرآن مجید و منکر رسالت حضرت رسول (ص) هم بشوند چنانچه بندۀ در طول سفرهای خود که با نفوذ امثال مولف این کتاب برخورد کرده ام و سخن به جائی رسیده که از جواب عاجزوجز تسلیم و قبول چاره نداشته اند انکار قرآن و نبیوت رسول (ص) و امامت ائمه اطهار (ع) نموده و درباره آنان سخنان زشت و نارواگفته اند "والله علی ما اقول شهید" و در اینباره داستانهای دارم که گریویم شرح آن بیخد شود "مردی که طرف محاوره بود انصاف داد و بر بی انصافی مولف منبور تاسفها خورد که چگونه این نفوس - یرون آیات الله ثم یلکرونها فبئس ما هم یعلمون عرض گردم آقای محترم سایر مندرجات این کتاب هم برهمنیں متواال است و بقول شیخ شیراز: "بر درسلاح دارد و کس در حصار نیست" سخنانی چند از اساتید خود مانند آواره ها و صبحی ها و اونیکویها وابوجهل ها و حنان ها و قیافا ها و بعلم باعورها گرفته و در کتاب عجیب خود انباشته است و بقدرتی فخش و ناسزانو شته و گفته که باز نباید گفت "روی سابقین سفید" فی المثل درباره حکم جمال قدم جل جلاله که می فرماید: "اذا مرضتم فارجعوا الی الحذاق من الا طباء انا مارفعنا الا سباب بل اثباتها ۰۰۰۰ ایراد کرده که این حکم توضیح و اوضحت است ولی این بیچاره از حال مردم بکلی غافل است که اغلب نفوس از هر

طایفه و ملت اعتنای بمعالجه طبیب ندارند ولی آنکه قن علیم و دانش ایست هنوز برای رفع امراض بجادو و دعا و حرز و طلسماں متمسک هستند و نفوسيکه بحقیقت ناظر باشند و بطبیب حاذق مراجعه کنند قلیل اند هنوز در بازوی اطفال خود خرمهره و چشم قربانی وغیره می بندند البته حمل و قرائت کلمات الهیه در این موقع بسیار نافع است ولی باید با حفظ این مرتبه بطبیب حاذق مراجعه کرد و حکمت ذکر این حکم در کتاب اقدس همین است می فرمایند آناما رفعنا الا سباب صریح است که باید مراجعه بطبیب را سهل شمرد و در عین حال توجه بحق هم لازم است ولی اکتفا بتعویذ و جادو و طلسما همه از اوهام است ملاحظه کنید که غرض وعد اوت چه می کنند و چه ایزادها که نمی کنند محترضین بقرآن نوشته و گفته اند که امر بفسل و شست و شود در قرآن روی چه مصلحتی است با آنکه امری واضح و ذکر آن در کتاب آسمانی توضیح و اوضاحت است و امثال این سخنان بقرآن زیاد گفته اند آری الکفرامة واحدة مؤلف محلوم الحال هم اقداء بمصرفین قرآن مجید کرده و گفته آنان را طوطی تکرار کرده و طلش هم آنسته از طرف معاندین قرآن استفاده می برد و آنها با و مساعدت می کنند و از این جهت است که خبر ترجمه شدن اقدس را بانگلیس در کتاب خود داده و نوشحالیه کرده که عنقریب این ترجمه انگلیس کتاب اقدس چاپ می شود و چنین و چنان خواهد کرد ترجمه کتاب اقدس هم بانگلیس توسط

مسیحیان و معاندین اسلام صورت گرفته و بچاپ هم رسیده و مترجم هم بکی از معارف ملوفین مسیحی در ایران است و آن ترجمه‌الان در نزد بند موجود است و مترجم که بکلی از اصطلاحات بهائی خبرنداشته در ضمن ترجمه ظاهری آیات بانگلیسی در رحایشیه او هامی بهم بافته و آن را حقیقت پدداشته و اغلاط بسیار در آن ترجمه و حواشی آن موجود است که من همه را در رحایشیه آن کتاب یادداشت کرده ام و لآن همراه دارم .
باری همانطور که این آقایان کتاب را دریه تفتی را خرد
و ترجمه بانگلیسی کردند از این مولف معلوم الحال هم رعایت میکنند و اورا بنوشتند اینکتاب تشویق میکنند ولهذا از شورو طبع ترجمه انگلیسی کتاب اقدس بحدی مسرور شده که در کتاب خود سرور خود را نتوانسته است پنهان کند و هم چنین به بیان مبارک فاغسلوا ارجلکم ۰۰۰ حمله کرده و آن را زائد داشته و توضیح واضحات شمرده با عباراتی که صدور آن از اقلام غیفه شایسته نیست ای کاش کسی بود و جناب مؤلف و سایر برادران دیگر از راه از میکردند که کثافت آن چقدر سبب اشمئزاز میشود آری همین آزمایش که همیشه ممکن است ثابت میکند که چرا خداوند در کتاب اقدس چنین دستور فرموده است آزمایش برای همه آسانست و کسیکه این حکم را الجام دهد هرگز

از استخان سیاه روی بیرون نمی‌آید بحث و مقصد من در اصل حکم ونتیجه‌ی آنست واگر ایراد کنند که بهائی هم ممکنست مانند سایرین در چنین آزمایش بیرون سیاه روی بیرون بیاید این ایراد وارد نیست کسیکه نانظر باین حکم ونتیجه آنست البته از نتیجه کامله آن برخورد ار میشود ماکار باین نداریم که بهائی یا غیر بهائی چنین و چنانست بحث مادر اصل حکم ونتیجه عالیه آنست و نظر بنتیجه آن از جمله زوائد احکام که آقای مؤلف فرموده محسوب نمیشود عداوت این مرد بدرجه ایست که تهمت را با علی درجه رسانیده من این آیه کتاب اقدس را برای شما میخوادم که بانصاف و هدایت وجود آن خود مفهوم آن را بیان کنید میفرماید "کتب علیکم تجدید اسباب البت بعد انقضاء تسعه عشر سنه ۱۰۰" بفرمائید از این حکم چه میفهمید فرمود مقصود آنست که اثاث کهنه را عوض کنند و اثاث تازه بخرند عرض شد این حکم برای آنست که اثاث قدیم را پیهای ارزانتر بفقر ا و مستحقین بفروشند یا واگذارند آیا مفهوم و معنی دیگر از این حکم بخار شما میرسد؟ فرمود علی الانصاف همین است که گفتید عرض کردم حال ببینید آقای مؤلف ۷۷ ساله که برای اصلاح امور آخرت خود این کتاب را بطوریکه خودش در آخر کتابش گفته چه میگوید درباره معنی آیه مذبوره نوشته است در صفحه ۱۶۰ ۰۰۰ قوله بموجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال یکبار آغاز میشود زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یکبار هرچه اثاثیه دارند بسویانند یا بدربا بریزند و اثاثیه

جدید خریداری کنند ۱۰۰۰الخ بعد هم همین کلمات را با آب و تاب بسیار تکرار میکند و داد افترا و سهitan را میدهد و سخن از لزوم حفظ آثار خانوادگی میکند و ۰۰۰ و کارنداریم که کلمه اثاثیه که چند مرتبه تکرار کردۀ غلط است و باید اثاث البیت یا اثاث گفت و این دلیل بن سوادی جناب مؤلف است اساساً داستان سوزاندن و بد ریا ریختن اثاث البیت تهمت صرف و افتراقی محض است متأسفانه این از عادات مؤلف است که بقول مرحوم قائم مقام " همیشه قائل قول زور است و خلاق دروغهای پر زور " مردی که تا این درجه مفتری و کذاب است دیگر چه قیمتی برای سخنان او خواهد بود از این گذشته دنیا به حکم را ذکر نکرد که میفرمایند والذی لم يستطع غی اللہ عنہ اه لھو الفحور الکریم اگر شما دریکی از آثار حضرت بهاء اللہ یا حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امر اللہ یاد ریکی از کتب بهائی این مطلب را یافتید که باید هر نوزده سال یک مرتبه بهایان اثاث خود را بسوزانند یا بد ریا ببریزند و بهدر بدهند هر چه بگوئید مطلع و متبع است خوب است آقای مؤلف مفتری نشان میداد که ذکر آتش زدن اثاث یا بد ریا ریختن در کجا ذکر شده و درجه لوح و کتابی آمده تا سیه روی شود هر که دروغش باشد ۰ در من ۱۶ با کمال حق بجانبی و قیافه خدا اپرست و منصف بیگوئید جمال بارک شما در اصل کتاب اقدس میفرماید همه کس باید مرا بشناسد و سپس او امر مرا اطاعت نماید هر کس بکی از این دوامر

را فاقد شد از اهل ضلال است ولو صاحب جمیع اعمال و اخلاق
خسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد ۰۰۰ بعد از این گفت
نام جمعی از علماء و حکماء و دانشمندان ملل مختلفه و سلاطین و امر
متعدد را میبرد که اینها با اینهمه مقام و جلال چگونه میشود
بواسطه عدم عرفان بهاء اللہ از اهل ضلال باشند ۰۰۰ از نقا
اصل کلماتش صرف نظر شد چون بسیار زنده و فاقد غفت است اصل
بیان مبارک که در کتاب اقدس است اینست :
" ان اول مأکتب اللہ علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطالع
امرہ الذی کان مقام نفسه فی عالم الا مر والخلق من فاز به فـ
فاز بكل الخیر والذی منع انه اهل الضلال ولو یاتی بكل الاعمال ۰
شرح این آیه را حضرت عبد البهاء جل شناهه با فصح بیان در مفاو
بیان فرموده اند و اگر مؤلف معلوم الحال غرض بروزگرانی نداشت آن کتاب
مراجعه میکرد و بیانات مبارکه را هم نقل میکرد و بیخودا ز او هم
و خرافات خود معنی برای آیه کتاب اقدس نصیحتا شید و از علماء و حکماء
و غیرهم دم نصیزد زیرا این بحث ابدآ باینجا مربوط نیست حبیت
بهاء اللہ در الواح مبارکه درباره مقام حکما و علماء و مختارین عذایا
بسیار فرموده و میفرمایند ما آن دانشمندان را که برای عالم بشری
خدمت میکنند دوست میداریم و در لوح حکماء تعریف و توصیف بسیار
از حکماء و علماء فرموده و سقراط را سید الفلاسفه لقب داده اند
مؤلف این بحث را بعنوان تخلیط بحث آورده که سبب حصول
شایه اذهان شود و اما اینکه میفرماید اول فریضه مردم مشنا سائی

منظیر است و اگر کسی او را نشاند و با حکما مش عل نکند از اهالی ضلال است البته همیبطور است و این مخصوص بحضورت بهای اللہ نیست همه مظاہر مقدّسه الهیّه همین سخن رادر دوره خود فرموده اند و مخصوصاً در قرآن مجید که آقای مولف بظاہر خود را تابع و گومن باآن معرفی نیکند این مطلب صریح است و میفرماید که هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند در درگاه الهی هرگز مقبول نیست و چنین کسی در آخرت از اهالی ضلال و اهل خسنان است قوله تعالیٰ: "وَمَنْ يَتَبَعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا لَّمْ يَقْبَلْ سُنَّةَ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مَنِ الْخَاسِرُونَ" (سوره آل عمران آیه ۷۹) نظر باین آیه محکمه قرآنیه اغلب از نفوسيکه آقای مولف در کتاب خود از حکما و علماء نا برده مسلمان نبوده اند و بحکم همین آیه همه از اهل خسنان و ضلال بوده و هستند مانند تولستوی و جرجس زیدان و گاندی و شبیل شمیل که از حکمای مادی و طبیعی و تابع نظریه داروین است و بروفسور برون و آئالله که ایشان در کتاب خود در صفحه مزبوره ذکر کرده اند و هر یک را در مقام خود از رجال و علماء حکما و ستارگان در خشان نموده اند همه بحکم همین آیه قرآن که مؤلف خود را پیرو آن نمیدانند از درگاه خدامردود و در آخرت از خاسران شستند خوب است اول آقای مولف عجیب برود و ایراد خود را که قبل از کتاب اقدس مستقیماً بقرآن مجید راجح نمیشود اصلاح کند و جوابی بدهد بعد بفکر حکم الهی در کتاب اقدس بیفتند طبیب بدایی الناس و هو علیل از قل گفته اند "کسل اگر اجیب

طبیب بودی سر خود دوا نمودی . این مرد بی چاره از روی تعصیب ایراد مزبور را بکتاب اقدس متوجه ساخته با آنکه قبل از همه مستقیماً این ایراد بقرآن مجید وارد میشود و ایده هم از القائلات مبلغین و اربابهای مسیحی اوست که با و تلقی من کرده اند تا درسا یه ایراد با قدس ایراد خود را بقرآن مجید هم وارد سازند و آن مؤلف بینوا فریب آنان را خورد و بدست خود خانه ایمان خود را نسبت بقرآن و اسلام - اگر راست بگوید - خراب کرده آقای مؤلف در قبال ایراد بقرآن که خود غیر مستقیم وارد آورده اند چه جوابی دارند صراحت و شدت قرآن در این مورد بمراتب شدیدتر از بیان مبارک در کتاب اقدس است میفرماید و من یمیتغیر اسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرون (سوره آل عمران آیه ۷۹) میفرماید هر کس غیر از دین اسلام برای خود دینی دیگر طلب کند لمن یقبل منه هرگز از او قبول نمیشود کلمه لمن در لفظ عرب برای نفی ابد است و از این گذشته که اعمال آنان مورد قبول حق هرگز واقع نمیشود اینا ن در آخرت هم دارای خسنان و از اهل ضلال هستند این آیه قرآن از حيث مضامون چه فوقی با آیه کتاب اقدس دارد غیر از آنکه سخن کتاب اقدس لطیفتر و برمتر است و نفی ابد با کلمه لمن در آن نیامده و راه توبه و رجوع را بازگذاشته است آقای مؤلف از این خلط مبحث همچنانچه مشاهده میفرماید نتیجه جز خراب کردن خانه ایمان خود بدست نیاورد "فیا طبل

ما هم بیظنون این مرد رچند موضع دم زده که دین بهائی
عالیگیر نمیشود و بهائیان در استهانه داشتند و این مسئله را ،
پشت سرهم تکرار کرد این مقال او انسان را بسیار استهزا
و تمسخر منافقان در دوره رسول الله نسبت آن حضرت واصح
که در واقعه خندق بطور استهزا میگفتند میان دارد حضرت
رسول در غزوه خندق در وقت شکستن سلنهای سخت فرمودند
ملکت روم را خدا بمنداد و در دفعه دوم فرمودند ملکت
عجم را خدا بمنداد و وکه شرح آن در تواریخ مسطور
است نفوسي منافق که در دیف مولف مذبور بود ندازروی استهزا
میگفتند آن محمد البیع نافتح مالک الرؤم والعم و نحن فی
حالة لا نستطيع ان نخرج الى الغایط ترجمه این جمله را
ذریخواهم که مانند کلمات مولف مذبور بسیار مستهجن است
آری الکفرملة واحده در آن ایام اصحاب همه گرمه بودند
و چند نفر ایک خرمائی میکردند قناعت میکردند طولی نکشید
که وعده های حضرت رسول (ص) بکوری چشم مستهژیان و
منافقان با جازی پیوست ، تاکورشود هر آنکه نتواند دید .

آنچه راکه جمال القدم جل جلاله فرموده البته تحقق خواهد
یافت صریحاً در لوح سلطان " ناصر الدین شاه " فرموده اند :

" سوف تشق يد البيضا " جیباً لهذه الليلة الدلامة وبفتح الله
لم دینته باماً رتاجاً يومئذ يدخلون فيها الناس ادواجا ويقولون
ما قالته اللائمات من قبل ليظهر في الغایات ما بدی فی البدایا "

شريعه بهائيه بصرف مظلومیت امروز در سراسر جهان نفوذ
کرده و در غالب ممالک سمت رسمیت یافته ائمای مؤلف و امثال
او منکرند آزمایش کنند بروند ببینند آدرس شهر و هر ملکتی
را که بخواهند بآنها میدهیم بروند و بهائیان را که در راه نصرت
دین خود جانشانی میکنند بچشم ظاهر ببینند آخر در بک گوش
تاریک نشستن و طوطی وار و چشم بسته سخنانی گفتن و مانند
بعد زرخربد دریس آینه انگار سخنان مفتریان را تکرار کردن که
نتیجه ای ندارد آقای مؤلف خوبست چشم خود را باز کند و
بجهان و بهائیان که درجهان هستند نظر افکند آقای مؤلف
پسرا ملfi میافتد آقای مؤلف چرا در کتاب خود ابد ا
اشاره ای به مشرق الاذکار و معابد بهائی در آسیا و اروپا و افريقا
و استرالیا و امریکا نمیکند و ابد ا نامی از این موسسات جهانی
بهائی نمیبرد چرا از شرکت بهائیان در این جمیع صلح سازمان
ملل متعدد اسمی نمیبرد چرا از اینکه عده ای از دولتها بهائیت
را برسمیت شناخته و بآنها رسمیت داده اند ذکری بیان
نمیآورد چرا در هیچ جای کتاب خود مانند اساتید گذشته خود
نامی از الواح ملوک و تحقق یافتن اندیارات حضرت بهاء الله
نبوده است چرا از ذلتی ناپلثون ولوح رئیس ولوح سایر
سلطانی که خودش خوب ظلای ارد ابد ا ذکری نمیکند چرا حقایق
را مستور میدارد و چرا جزتیمت و افترا چیزی از قلم شکسته
و مفسر علیل او تراویش نمیکند هیهات " یضرب بالحدید البارد "

بهائیان و شریعت بهاء اللہ بیدی نیستند که باین بادهای سوم اعتراف این مؤلف بیچاره و امثال او برلزند.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولا نگه تست

عرض خود میبری وزحمت مامیداری

عمل این مؤلف مفتری مالند آن کشیشی است که در روزفت ح قسطنطینیه بدست سلطان محمد فاتح در گوشه ای نشسته و در حالی که سربازان اسلام همه شهر را گرفته بودند واوی خبر از همه جارد پر اسلام و رسول الله مینوشت یکی با وکالت ای احمد نادان این ردیه را میخواستی روزیکه محمد رسول الله یکه و تنها در مرکز نی ناصرومیعنی بود بلویسی حالا که لشکر ایشان را فتح کرد ردیه نوشتن علامت حماقت است ای بد استان را حضرت عبد البهاء در لوح مفصل خطاب با امثال مؤلف مفتری بیان فرموده اند آقای مؤلف مفتری - دیر خرشدی وقت از دست رفته و دوره ردیه نوشتن و افترا و تهمت زدن بهاء اللہ وبهائیان سپری شده الله یسته زی بکم و یمذکم فی طفیا نکتم مهمن و من این آیه قرآن را بصیغه خطاب بشما و امثال شما ذکر کردم.

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خوبی ش

آقای مؤلف مفتری شما بادست خود سند کتبی بدست مردم داده اید که مفتری و بهتان زن هستید و هرچه عذر بیاورد کسی از شما قبول نمیکند جناب آقای محترم ملاحظه

بفرمایید که این مؤلف عجیب چه تهمتی ببهاء اللہ زده و چطور از کتب ردیه کلمات مجموعی را نقل کرده و بنا م کلمات بهاء اللہ معرفی نموده است اکلمات را صاحب کتاب یارقلی که رد بر امام اللہ است و امثال او تهمت زده و نقل کرده بعد این مؤلف مفتری هم فریب دروغ آنان را خورد من از ایشان میبرسم آقای مؤلف توبقول خود مدتها در ایران و عشق آباد بابهائیان محشور و حتی چندی هم بهائی بوده اید و بقول خود کتاب های ببهائیان را دیده ای بفرما ببینم این کلمات را که در ص ۱۲۶ کتاب ردیه خود بحضرت بهاء اللہ نسبت داده ای در کدام یک از کتب ببهائیان و درجه لوحی از الواح حضرت بهاء اللہ است بیا و جواب حسابی باین سوال بده؟ آقای مؤلف مفتری شما در کتاب خود نوشته اید ص ۱۲۶ میخواهم بعض سوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلا بپرس معنی این جملات که بهاء اللہ گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست . بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد و بسم الله الفاراد ... و همینطور این کلمات بی معنی را ادامه داده اید شما را بخدا اگر معتقد بخدائی باشید این افتراقه معنی دارد؟ اگر مقصود شما نشان دادن کلمات و آیات بهاء اللہ بود چرا لوح حکما، لسوح اشرافت، لوح طرازات و تجلیات لوح شکر شکن، تفسیر سوره وا الواح ملوک و سلاطین و ... را از بهاء اللہ اسم نبرده اید

وزراه غرض و مرض کلمات بیمعلی مزبور را از کتاب آقا حسین قلس
 ارمنی مسلمان نما و کتاب گفتار خوش یارقلی و امثال آنها
 برداشته و با کمال بیباکی ببهای الله نسبت داده و معنی آنرا
 از روشن فکران بهائی طلب کرده اید ؟ آقای مؤلف مفتری بهائی
 غفت قلم دارد حضرت بها الله فرموده لسان را بسیب ولعن
 احدی نیالاید ۰ ۰۰۰ ازل عن وطن و ما یتنگد ریه الا سان
 اجتناب کنید ۰ ۰۰۰ شما کتاب خود را با نوع همت ها و فحش های
 رکیک که راجع بلفس خود تان میشود و سخنان زشت ابا شته اید
 و آیاتی را که ازالواح و کتاب اقدس بها الله نقل کرده اید
 اغلب تغییر داده و ترجمه آن را مطابق میل و هوای خود نوشته
 و نام این اعمال را خیرخواهی و نوع دوستی و هدایت گمراهان
 گذاشته اید می درجات کتاب شما و امثال شما همه در نزد
 بهائیان روشن فکر موجود و کلمه بكلمه مورد دقت قرار گرفته واز -
 آن اسناد که بدست خود تان داده اید و نشر کرده اید هویت
 شما برای بهائیان آشکار و واضح است اما بهائی از امثال این
 اعمال بکلی دور است بقول حافظ شیراز :
 مل نگوئیم بد و میل حق نکنیم
 جامه کس سیه و دلق خود ازرق نگلیم
 رقم مفلطه بر دفتر داش نکشیم
 سر حق باور ق شعبده ملحق نکنیم
 گرسودی سخنی گفت و رفیقی ریجید
 روت خوش باش که ما گوش با حمق نکلیم

حافظ ارخصم خط اگفت لیگریم براو و بحق گفت جدل با سخن حق ر
 سخن که باین جاری سید صاحب خانه آقائی افشار ۰ ۰۰۰ فرمود
 خسته شدید حال قدری استراحت فرمایید و بقیه سخن ر
 باید مکول کنید ما هم اطاعت کردیم . روز بعد مرد یک
 دیروزنا او گفتگو داشتیم تشریف آوردند و در ضمن سخن فرمود
 این مسئله محکتب که نسبت بهائیان مید هند چیست ؟
 عرض کردم آقای محترم بهائیان چنین حکمی ندارند و از مح
 کتب بیزارند و علماء حکما و کتب محققین و آثار دانشمندان را محت
 می شمارند و حتی تحصیل آن یکنند و اگرچیزی شنیده اید
 اقوال مفتریان است اما این حکم در کتاب بیان فارسی بعنوان
 محوکتب آمده و منظور از این حکم در آن دوره بنحو موقت ای
 بوده که چون کتاب جدید امر الله از اسماء وحی نازل شده بسا
 فقط با آن توجه داشت و به بکتب دیگر زیرا بآن زول کتاب جدید
 دیگر توجه بکتب قبل فایده ندارد فی المثل بعد از نزد
 قرآن مجید دیگر محلی برای توجه با جیل و تورات باقی نیود
 و اگر کسی بقرآن توجه نمی کرد و مؤمن نمیشد اگر تمام الجیل
 یا تورات را هر روز می خواند ابدآ فایده ای نداشت و اگر فی المثل
 یک آیه از قرآن مجید را تلاوت نمی کرد بهتر آن بود که تمام الجیل -
 و تورات را بخواهد زیرا آن یک آیه اور ارجات من بخشد و تمام
 تورات و انجیل هرگز سبب نجات او نمیشد و مادام که در هر ظهور

جدید احکام واوامر و نواهی و فرائض تجدید میشود البته باید کتاب هم تجدید شود و همانطورکه بعد از نزول احکام جدید و دستور تازه‌اجرا و سجام احکام شریعت قبلیه بن فایده است تلاوت کتب قبل هم بعد از نزول کتاب جدید مقید فایده ای نیست و باید تحری حقیقت کرد رسیدگی کرد و سپس با جرای احکام شریعت جدید پرداخت و تلاوت کتاب جدید و رعایت احکام قبل و تلاوت کتاب قبل فایده ندارد حضرت اعلیٰ جل ذکره از این معنی که ذکرشد بکلمه محو تعبیر فرموده اند وكلمه محو در حکم و مراد فکلمه نسخ است و حضرت اعلیٰ جل ذکره در نفس بیان فارسی این مطلب را صریحاً ذکر کرده اند در باب سادس از واحد سادس فرموده " فی حکم محوک الکتب الاما انشئت او تنشئ فی ذلك الدين " مخصوصاً این باب آنکه : نزد هر ظهوری همین قسم که کینوپیات افتد و ارواح و افسوس و اجساد بدیع ظاهر میشود بهمین قسم اثماریکه از این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آنستکه قبل ظاهر کشته که اگر افتدہ یا ارواح یا افسوس یا اجساد ذاتی آنها مسترزق نشود فی الحین موت ایشانرا درک میکند ۰۰ نظرکن ببین شهادتین مسلم، مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسیٰ (ع) بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام برآنها نمیشود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهوره اللہ جائی که در بعد امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع

بدیع گردد چگونه است در شیوه ما یترفع علیه ان از این جهت است که امر شده بر محوکل کتب الا آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود نظرکن از یوم آدم تا نشور رسول الله در کتب سطوحه اگرچه کل حق بوده ومن عند الله ولی نزد نشور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظرکن در جاییکه کتب منسوبه الى الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق ۱۰۰۰الخ النهی ملاحظه فرمودید که حکم محو راجح بکتب خلق است نه کتب آسمانی و صحف الهیه زیرا صحف الهیه قبل با نزول کتاب جدید منسخ و مرتفع میشود ولی کتب مؤلفین و تالیفات بشری بهیچوجه در مقابل کتاب الهی ارزشی ندارد و حکم سود رباره آنهاست زیرا این مولفات خلق را از توجه مظہر امرالله و کتاب جدید الهی منع مینماید: و محتویات آن کتب بشری هم بهیچوجه فایده ای نیست جز اضلال نفوس و ایجاد شک و شبیه در افراد مردم و حضرت اعلیٰ میفرماید تاظهور من یظهوره اللہ نباید بکتب مؤلفه خلق توجه کرد و فقط بآثار الهیه جدیده باید ناظر بود و این معنی را صریحاً در باب دهم از واحد چهارم بیان فرموده اند بقوله تعالیٰ : لا يجوز التذریس فی کتب غیرالبیان ۱۰۰۰الخ این حکم وقت بود تا حضرت من یظهوره اللہ ظاهر شد

و حسب النص بیان بعضی از اوامر و احکام بیان را قبول فرمودند و بعض را تغییر دادند و از جمله محوکتب بود که میفرمایند در این‌ذالهور بارک تحصیل علوم نافعه از جمله اوامراللهیه است و قرآن کتب قبل که دارای فایده معنویه است بایز بلکه لازم است ولکن علمی باید تحصیل شود که حقیقته مفید باشد و بصرف لفظی و عبارات اکتفا نشود . در لوح شیخ نجفی بصراحت فرموده اند که تحصیل علوم نافعه لازم است ولکن علویکه از لفظ شروع میشود و بلفظ منتهی میشود جز تضیییح عرفاید که این دارد فن المثل برای تشریح مقام عرض میکنم که کتب بسیار از علماء و حکماء و فضلا بیادگار است ولکن اغلب آن لا یسمن ولا یغنى است و قرائت آن کتب جز تضیییح عمر نتیجه ای ندارد و مواضیع بیهوده در آنها مطرح شده فی المثل در فلسفه مسئله اصالت وجود باما هیت یک بحث لفظی است که درباره آن فلاسفه صفات آرایی کرده اند از یک طرف طرفداران اصالت ما هیت مانند شیخ الا شرائقین سهروردی مقتول در مدینه حلیب و میرداماد و عهد الرزاق لا هیجن تلمیذ و داماد ملاصد رای شیرازی و امثالهم سخنها گفته و متون کتب خود را از دلائل واهیه و سخنان فارغه برای اثبات اصالت ما هیت پر کرده اند و از طرقی ملاصد رای شیرازی ممهد طریقه حکمت متعالیه و حاج ملا هادی سبزواری و امثالهای درباره اصالت وجود داد سخن داده و فریاد :

ان الوجود عندی اصل دلیل من خالفنما علیل
برآورده و سخنانی در اثبات مدعای خود گفته اند و از گوشه دیگر
شیخ احمد احسائی ماهیت وجود هر دو را اصل دانسته و
شرحی در این باره داده که سبب خشم و غضب حاج ملاهادی
سبزواری شده و در حاشیه شرح منظومه‌ی خود علناً برشیخ
احسائی تاخته و سخنانی در این باره فرموده است شمارابخدا از
این بحث فارغ چه فایده ای حاصل میشود سبب تصفیه اخلاق
است و نه علت تهذیب صفات و حصول کمالات برای جامعه انسانی
و همچنین است حکم بحث در موضوع ترکیب ابسام از هیولیت
و صورت یا از درات صفار ملبه و بحث در جواز طفره که
نظم قائلی است یا بطلان طفره که خواجه نصیر طوسی در
کتاب تجرید خود بطلان آنرا بدیهی ذکر کرده است و همچنین
است بحث در عدد افلاک و عقول طولیه و عرضیه و بقول
شیخ الا شرائقین انوار اسفهندیه و بحث در اینکه آیا عقول
طولیه حقایق موجوده در خارجند بشرحیکه افلاطون یونانی
معتقد است یا موجودات ذهنیه مستند بطوریکه شاگرد افلاطون
ارسطو فرموده است و بحث در کیفیت معاد جسمانی که ملاصدرا
خواسته است بزور اثبات حرکت جوهریه آنرا بکرسی قبول
بنشاند و بحث در باره قدماء خمسه و صحت و سقم این عقیده
که محمد زکریائی رازی در تالیف خود آورده و همچنین بحث در
باره علمای اصولیین و اخباریین و مشاجره شای آنها با هم که

در کتب طرفین مندرجست و بحث درباره مثنا^ل و اشراقیین و منتلمین و صوفیه و عرفانی وغیرهم که کتب هریک انباشته بمطالب عجیبی است که بهیچوجه مفید فایده ای نیست وایشان اگر تمام عمر بتحصیل این علوم لفظیه و قرائت اینگونه کتب موهمه بپردازد آخرکار جز خسaran نتیجه ای عاید ش نمیشود، همچنین است بحث درباره رویت خدا که فریاد معتزله برنهی آن از جهتی و آواز^ا شاعره در انشات آن از طرف دیگر بلند است و چه یاوه ها که در کتب خود دراینباره نوشته اند و نیز بحث درباره جبر واختیار که اشاعره و معتزله علمدار این دو بحث مستند و در کتب خود بحریف خود حمله کرد و سخنان عجیب آورده و عجب آنکه هردو طرف برای اثبات نظریه خود با آیات قرآنیه متمسك شده و هر کدام آیات الهیه را بمقتضای اوهام خود تفسیر میکنند و عاقبت چیست؟ هیچ . و همچنین بحث درباره وجود اجنه و ملاکه و شیاطین و اینکه آیا شرعاً جائز است انسان با طایفه جن وصلت کند بشرحیکه در بخارا ال نوار مرحوم مجلسی و کتب اخبار واحد ایت اسلامیه مندرجست و همچنین بحث در طهارت یا عدم طهارت بول و غایط پیغمبر و امام که بین فقهاء دراینباره قیامتی بریاست و هریک از مشتب و منکر مشام جان را از آثار و روایح این موضوع عجیب متذذ میسازند و شیخ احسانی دریکی از رسائل خود که در کتاب جوامع الكلم مندرجست شرحی درباره طهارت رسول النبی آورده مستند بحدیثی که از امام ا

روایت فرموده که او بول نہن را در شیشه ای جمع میکرد و خود را با آن معطر میساخت و نیز مرحوم علامه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی مجلد اول در ضمن شرائط مخصوصه ائمه علیهم السلام یکی را هم این دانسته که مدفوع امام بحق بُوی مشک و عنبر بیدهد وزمین آنرا می بلعد و اینمسئله از خصائص آن نقوص مقدسه است و دیگران از این موهبت محرومند ۰۰۰ آقای طرف محاوره کلام را قطع کرد و فرمود جناب آقا تند نرود و تهمت نزدید در اصول کافی کجا این مطلب ذکر شده من همه اصول کافی را خوانده ام دیدم خیلی متغیر شده بنا چار کتاب اصول کافی را که همراه داشتم آوردم و ص ۳۸۸ جلد اول آن را باز کردم و با ایشان دادم که بخوانند و ایشان بصدای بلند چنین خوانند قوله : در ذیل حدیث هشتم علی بن محمد عن بعض اصحابنا عن ابن ابی عمیر عن حریز عن زارة عن ابی جعفر (ع) قال للامام عشر علامات یولد مطهراً مختوناً واد وقع على الارض وقع على راحته رافعاً صوته بالشهادتين ولا يجنب وتنام عینیه ولا ینام قلبیه ولا یتثاب ولا یتمطی ویری من خلفه كما یری من امامه و لجوه کرائحة المسك والارض موكلة ستره وابتلاعه و اذا لبس درع رسول الله (ص) كانت عليه وفقاً و اذا لبسها غيره من الناس طویلهم وقصیرهم زادت عليه شبراً و هو محدث الى ان تنقض ایامه . انتهى (جلد اول کافی چاپ دارالکتب الاسلامیه طهران ص ۳۸۸)

یعنی حضرت ابو جعفر فرمودند امام ده علامت دارد . پاک و پاکیزه متولد نمی شود ، در جین تولد سختون است ، چون از حرم مادر روی زمین می افتد ^ح خف دست خود را روی زمین می گذارد و با واژه بلند می فرماید : اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله ، امام هرگز جنب نمی شود ، چشمها یش بی خوابد اما قلبش هرگز نمی خوابد ، هرگز خمیازه نمی کشد ، هرگز کمانه نمی کشد ، همانطور که از جلو خود می بینند از هشت سرهم می بینند ، مدفوع امام بوی مشک میدهد وزمین مامور است که آنرا ببلعند و مستور دارد . امام هر وقت زره پیغمبر را بتن می کند بر قاتمش برازنده است و اگر دیگری آن زره را بپوشد چه بلند باشد یا کوتاه یک وجب از قامت او بلند تر است و تا آخر عمر مقام تحديث را داراست که درجه ^ی است در ردیف ثبوت و رسالت ۱۰۰۰ انتهی این حدیث را که در کافی است در کتاب ^غ تعالی شیخ صدق در ریاض خصال سی گانه (صفحه ۲۰۴) چاپ کتابخانه اسلامی طبع طهران (نیز مذکور شده است یعنی با عمارت دیگر و سند دیگر در ضمن علامات ائمه ذکر شده و در این حدیث برای امام سی علامت آورده است که یک همان بوی مشک و غیر مدفوع امام است :

آن مرد محترم که این مطلب را در کتاب کافی دید از گفتار اعتراض آمیز خود بنامه نگار معاذر خواست و گفت من خیال نمی کردم که در کتاب اصول کافی که از کتب اربعه شیعه است چنین

مطالبی باشد عرض کردم آقای محترم عجیب تراز این مطالب دم آن کتاب ذکر شده است مانند آنکه امام حسین از شیر مادر ش نخورد و از آبها و انگشت بزرگ جدش پیغمبر شیر می خورد تا بزر شد (ج اول ص ۶۵) و در حاره انانوار مجلس مجلد ۲۳ داشت کشتن گرفتن حسن و حسین (ع) باهم و تشویق جبرئیل حسین را ک برو حسن فائق شود و تشویق رسول الله حسن را وئله کردن حض فاطمه از رسول الله وجواب رسول الله که جبرئیل حسین را د کشتن تشویق می کند ۱۰۰۰الخ

و داستان شیر و فضه خادمه که چگونه در زمین کربلا و قتیک عمر سعد و اتباعش خواستند بدن سید الشهداء را زیر سم اسبا خردگنند فضه نزد ابوالحارث که نام شیر درند ای ارفت و او تکلم کرد واو رابا خود برا حفظ و حراست بدن مقدس شهید بهالین آنحضرت آورد و و و (ص ۶۵) جلد اول طبع اسلام حدیث ۱۸

آن مرد بزرگوار فرمود عجبا چه می شنوم عرض کردم آری می فرمای و لم يرضي الحسين عن فاطمه ولا من انشي كان يوتي به النب فيpitch ابها مه في فيه فيم منها ما يكفيها اليوبين والثلاث فنه لحم الحسين من لحم رسول الله ولا هه ولم يولد لستة اشه الاعيسى بن مريم والحسين بن علي (ع) این حدیث در آخر حدیث چهارم است و در احادیث بعد هم همین مضمون تکرار شده است ۱۰۰۰ در اصول کافی در همین باب کتاب الحجه مولد الحسن بن ع

درذیل حدیث پنجم روایتی است عجیب که فرموده : قال الحسن (ع) ان لله مدینتین واحد یه ما بالشرق والا خرى بالشَّرْب عليهما سورین حدید وعلی کل واحد منهما الف الف صراع وفيهم سبعون الف الف لغة یتكلّم کل لغة بخلاف الله صاحبها وانا اعرف جميع اللغات وما فيهم و ما بينهما حجۃ غیری و غيرالحسین اخی یعنی امام حسن مجتبی فرمود : خداراد و شهرو است یکی در شرق و دیگری در شرق و هر شهر را دیواری است از آهن و در هر دیواری یک میلیون لنگه در است و در آن شهرها هفتاد میلیون لفت و زیانست که هر کدام بادیگری فرق دارد و من آن زیانها را میدانم و در آن شهرها و بین اینها و بر فراز آنها غیر از من و برادرم حسین امام و حجتی نیست ۰۰۰ وا زاین قبیل در این کتاب بسیار است با آنکه این از کتب اریحه شیعه و مورد اعتماد کل است ۰ آن مرد محترم فرمود داستان کشتی گرفتن حسین را در جاش ندیده ام عرض کردم این حدیث در مجلد نهم حارالا نوار صفحه ۱۹۳ چاپ امین الشرب و جلد دهم صفحه ۷۴ تا ۷۷ و سایر کتب معتبره آمده و نوشته اند که پیشتر حسینین فرمود برخیزید کشتی بگیرید و پیغمبر بحسن میفرمود حسین را بزمین بنز و جبرئیل بحسن میگفت حسین را بزمین بیفکن شرحیکه در جلد ۲۳ بحارالا نوار صفحه ۴۴ طبع امین الشرب سطور است و علامه محمد حاج شیخ عاصی علیه الرحمه هم ر سفينة البحار جلد دوم و در ذیل صرع ذکر کرده است و

عمارت حدیث مجلس در مجلد ۲۳ اینست ۰۰۰ دخل النبی ذات لیلة بیت فاطمه و معه الحسن والحسین فقال لهم النبی قوما فا صطرعا فقاما ليصطرموا قد خرجت فاطمه شی ب شخص خدّتها فد خلقت فسیعت النبی وهو يقول ایهنه یا حسن شد على الحسین فا صرעה فقالت له يا ابیت واعجهاء اتشجع هذا على هذا اتشجع المکبیر على الصغیر فقال لها يا بنیه ابا ترضین ان اقول انا یا حسن شد على الحسین فا صرעה وهذا احبییں جبرئیل يقول یا حسین شد على الحسین فا صرעה ۰۰۰ ترجمه این حدیث قبلا عرض شد ۰

باری سخن درباره مفتریات این کتاب ردیه بود که تاتوانسته خلط بحث کرده و حتی آیات را غلط ترجمه کرده فی المثل در ترجمه آیه بارکه نازله در کتاب اقدس که فرموده "ایا کم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه ۰۰۰" ترجمه آنرا طوری کرده که برخلاف واقعیت در صفحه ۱۵۳ کتاب خود میگوید مهادا داخل شوید خانه ای رانزد گم شدن صاحب آن ۰۰۰ ملاحظه بفرمائید که چطور مطالب را تغییر داده مقصود حق آنسته اگر صاحب خانه در خانه نیاشد و غائب باشد وارد خانه کسی نشوید ۰ فقدان بکسر فاء و ضم آن مصدر فقد است در المنجد فرهنگ معروف عربی در ذیل فقد میگوید فقد - فقد ا و فقد انا و فقد انا و فقد ا غاب عنہ وعدہ یعنی فقدان بمعنى غایب بودن شخصی از محلی استعمال میشود عند

فقدان صاحبه یعنی وقتی که صاحب خانه از خانه خود غائب باشد یعنی درخانه نباشد ۰۰۰ و این مرد آن را گم شد ^{اش} ترجیه کرده یعنی اگر صاحب خانه ای گم شده باشد وارد خانه نشود ببینید تعصب و غرض چه میکند و چطور سبب اینگونه خلط بحث های ناروا میشود اعاذ بالله آن مرد بزرگوار که طرف بحث و خطاب بود فرمود دیگر لازم نیست که درباره این کتاب و مدرجات آن بحث بشود زیرا تعمّد و بغض و تعصب جاگلانه سبب شده که اینگونه مطالب ناروا وی اصل در اینکتاب مندرج شود عرض کرد م چنین نیست مؤلف مزبور از هر دری وارد شده و با مرالله حمله های ناروا کرده فی المثل در مسئله سفر جمال قدم جل جلاله واصل و عیالش از طهران ببغداد که با مر دولت وقت صورت گرفت سعی کرده آنرا یک مسئله سیاسی معرفی کند و قضیه همراهی مأموران سفارت روس، با جمال مبارک تا بفسداد را دلیل آن دانسته که قیام باب و جمال مبارک قیام سیاسی است این سخن را این مرد عجیب از رساله اعترافات دالگاروکی اقتباس کرده ۰ چند سال قبل جمعی از معاندین که رئیس آنان بتازگی وفات کرد درصد دجمل کتابی برآمدند و دادستان دالگارو را درست کردند و قیام باب وبها بالله را با ونسبت دادند واول و هله در خراسان در رسالنه خراسان بطبع رسید و بعد ملاحظه کردند که خیلی رسوا وی اثر و باعث شرمندگی است ثانیاً آنرا اصلاح کردند و در طهران چاپ کردند و بیان

دو نسخه فرق بسیار است محفوظ ملی بهائیان ایران حسب الامر بهارک حضرت ولی امرالله جوابی محکم و متنین با آن کتاب نوشته و مجعلولیت وکذب مدرجات آنرا واشحاً مشهوداً ثابت کرد و آنرا را که جواب شباهات اعترافات دالگاروکی بود بطبع رسید و منتشر شد و نسخه های بسیار از آن درین بهائیان وغیرهم منتشر شد و همه دانستند که همه آن مدرجات مفتریات است آن جواب باندازه ای محکم و متنین است که جای شباهه برای کس باقی نمیماند ولی آقای مؤلف جدید باز تجدید مطلع کرده و مدرجات اعترافات دالگاروکی را در کتاب خود نوشته غافل از آنکه شعبان مینی جواب آن شباهات جمیع حیال و عصی فرعونی اورا در شکسته و بلعیده است کتاب اعترافات دالگاروکی امروزی مزله ملعبه صیبان است و گفتاری سخت بی مایه و بنیان من نسخه آنرا بشماعتقدیم میکنم که بخوانید و خود قنیافت فرمائید ۰ باری این مرد در کتاب خود از هر نوع افتراض است و از جمله درباره تساوی حقوق رجال و نسای سخت حمله کرده و درباره حقوق ارث دخترو پسر و موضعهای دیگر تساوی حقوق رجال و نسای هجوم عنیف کرده و با آنکه دین اسلام را دین حق و دوای دردهای اجتماعی امروز شمرده است بشریعت بهائی حمله کرده و سخنان ناروا بسیار گفته است از جمله گفته که لازمه تساوی حقوق رجال و نسای آنست که همانطور که مرد میتواند دو زن بگیرد زن هم باید بتواند دشوه رکند ۰۰۰ ص ۵۳

این مرد که از احکام الهی و از اصل مقصود از تساوی حقوق رجال و نسا بی اطلاع است بضرر خود حمله باین احکام کرده زیرا مشارالیه معتقد و سایر همکارانش هم در کتب رديه خود نوشته اند که قرآن مجید اسا ستساوی حقوق زن و مرد را بنیان گذاشته و فرموده " يا ایهَا النَّاسُ اتَّخَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكْرَوْنَاشُ وَجَعَلْنَا كَمْ شَعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعْرِفُوا أَنَّا كُرْمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ " و نیز فرموده هُنْ لِبَاسِكُمْ وَ انْتُمْ لِبَاسُهُنْ ۝۝۝ اگرچنین است که باستنا این دو آیه تساوی حقوق بین زن و مرد مستحکم است پس چرا در قرآن برای مرد اجازه داده که چهار زن عقدی در یک زمان و کنیزکان متعدد داشته باشد ولی برای زن فقط یک شوهر قرار داده اگر بقول این مرد تساوی حقوق لازمه اش اینست پس چرا در قرآن اینطور نیست نثار درباره معنی حقیقت تساوی حقوق زن و مرد در شریعت بهائی در رساله ای سخن یقدر کافی گفته ام (با اوایل همین کتاب مراجعه شود)

تساوی حقوق راجع بتربيت و تعلیم و کسب فضائل و هنر است نه راجع با حکام شرعیه بشرحی که از قبل اثبات نمودم در شریعت اسلام و قرآن بحکم آیه مبارکه " الرَّجُالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ " بیچ حق مستقیماً برای زنها مقرر شده وهمه جا طرفداری از رجال شده است شواهد در این خصوص بسیار است که مکرر نقل کرده ام و در همین کتاب نگاشته شده است ، اینک چند نمونه از احکام اسلامی درباره زنان نقل میشود تا خاطر بمسارك

حضرت عالی هم از هرجهت مطلع با اصل واقع شود مرحوم سید محمد کاظم یزدی طباطبائی در کتاب عروة الوثقی که از ائم کتب فقهیه است در باب احکام نکاح فرموده است قوله " لا يجوز في العقد الدائم الزيادة على الأربع حراماً كان أو عمدًا والزوجة حرة أو امة راتفه المثلك والتحليل فيجوز طيو السى الف " ۰ یعنی مرد اعم از بندۀ و آزاد میتواند در آن واحد چهار زن عقدی داشته باشد واما از حیث کنیزکان که خریداری شده و یا بر حسب تحلیل بدست آمده تا هزار نفر هم جائز است و محدود بحدی نیست مسئله تحلیل هم داستانی عجیب است و مردی که دارای کنیزکان متعدد باشد میتواند آنانرا در مقابل بلبش و شرایطی بدیگری برای مدت معینی تحلیل کند یعنی باو حلال کند که با او بآشت کند و بعد از انقضای مدت بصاحبیش برگرداند در فروع کافی باب مخصوص در این باب هست و در کتب دیگر مانند تهذیب واستیصار و من لا یحضر الفقيه احکام عجیبی مشاهده میشود مخصوصاً درباره بآشت از طریق ادبی و اعجاز نساء که ذکر شده مایه خجلت و شرم است و در باب النکاح عروة الوثقی و سایر کتب فقهیه مسطور است و در تفسیر صافی در ذیل آیه نسائكم حرث لكم ۱۰۰۰ الخ وغیرها مسطور است از جمله درباره تحلیل در بخارا لا نوار مرحوم مجلس باب مخصوص موجود است که در مجلد بیست و سوم آن کتاب طبع امین الضرب من ۷۶ مسطور است و مرحوم محدث قمی

حاجی شیخ عباس قمی علیه الرحمه درسفینة البحار در ذیل کلمه حلل درباره تحلیل چنین فرموده است قوله ره : " اذا احل الرجل لا خیه المون جاريته فهی له حلال ولو احل له قبلة لم يحل ماسوی ذلك ولو احل له دون الفرج لا ينبغي له ان يفضیها ولو غلت الشهوة ففعل ذلك يكون خائناً لا زانياً (بحار الانوار ص ۲۶ جلد ۲۳ طبع امین الضرب و سفینة البحار محدث قمی ۰۰۰ درذیل حمل)"

رسید و پرسید مرد چه حق بگردن زن خود دارد که باید زن باکمال دقت آنرا اطاعت کند فرمودند شوهرش را اطاعت کند و عصیان او نورزد و از مال شوهر بدون اجازه او چیزی بگدا صده ند شد و بدون اجازه شوهر روزه مستحب نیگرد و هرگاه شوه از وی استمتع کند اجایت نماید اگرچه روی شتر سوار باشند و بدون اجازه شوهر از منزلش خارج نشود و گرنه تا بمنزل برگرد جمیع فرشتگان آسمان و زمین و ملائکه غضب و رحمت او را لعنت میفرستند پرسید پسیارخوب حال بفرمائید که زن را بگردن شوهرچه حق است آیا حق برای زن هست فرمود نه از صدتا یک حق هم برای زن بگردن شوهر نیست آن زن عرض کرده یا رسول الله قسم بخدابندی که تو را بپیغمبری مبعوث فرمود که من درگز شوهرخواه م کرد ۰۰۰ و نیز در ضمن حدیث سوم از رسول الله روایت کرده که فرمودند ۰۰۰ لوکنت آمرا احداً ایسجد لاحد لا مرت المرئه ان تسجد لزوجها ۰ اگر میتوانستم اجازه بدhem که کسی غیر از خدا را سجده کند همانا امر میکرد مکنه هر زنی شوهر خود را سجده کند ۰ و در ضمن حدیث چهارم همین باب است که حضرت ابو جعفر فرمود جهاد زن عارت از آنست که برادریت و آزار شوهر خود که نسبت با او مرتكب میشود صبر کند ۰۰۰ جهاد المرئه ان تصبر على ماترى من اذى زوجتها وغيرتها ۰۰۰ و نیز جهاد المرئه حسن التبعل جهاد زن عارت است از شوهر بطوط پسندیده و از این قبیل احادیث بسیار نقل فرموده که

هریک در محل خود بسیار جا لبست از جمله در ضمن باب حق المرئه علی الزوج در ضمن حدیث نهم نقل شده است : " عن ابن عبد الله (ع) الهمومن حب علی ذر و هن بلهاه " یعنی محبت امیر المؤمنین را بزنهای بیاموزید و آنان را بحال خود واگذارید که ابله و نادان باشند ۴۰۰ و در حدیث دهم آمده است ۴۰۰ قال رسول الله (ص) لا تنزلو نسائكم الشرف ولا تعلمو الكتابة ولا تعلموهن سوره یوسف و علموهن العفzel و سوره النور یعنی زنها را در بالاخانه قرار ند هید و توشن باو فیا موزید و سوره یوسف را بآنان یاد ند هید و سوره نور را بآنها بیاموزید و در حدیث ۱۶ فرموده " قال الصادق (ع) رحم اللہ عَبْدًا أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ زَوْجِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ مَكَّنَ نَاصِيَتَهَا وَجَعَلَهُ الْقِيمَ عَلَيْهَا " یعنی خداوند مردان را مالک و صاحب زنان قرارداده و آنان را قیم و سلط بر زنان قرار داده است الخ .

از این قبیل بسیار است و برای نمونه کافی است .

باری سخن بسیار گفتیم آقای محترم البته خواهید بخشید مخاطب محترم فرمود . من از این پیش آمد خیلی مسرو شدم که بقول شیخ شیراز :

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام ببرد من با این کتاب آمده بودم که بخيال خود گمراهان را برآ راست آورم ونتیجه این شد که خود بحقیقت احوال آگاه شدم

خواجه شیراز فرموده :

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت ازان زلف پریشان کردم

مدهم برای خیال خود آمده بودم که احباب را راهنمایی کنم و الحمد لله که عارف بحقیقت شدم و خود راه حقیقت را یافتیم در حالیکه بکل ازان ای خبر بودم و طور دیگری من اندیشیدم عرض کردم همانطوریکه فرمودید بقول خواجه باید از خلاف آمد عادت استفاده کرد این بیت خواجه شامل حقیقتی است که در همه حال و همه جای جاریست . خواجه شیراز این مضمون را از حکیم نظامی گنجوی اخذ فرموده است خواجه شیراز در دویست سال بعد از نظامی میزیسته و دیوان خمسه نظامی را مورد مطالعه قرارداده و از مضماین آن در گفته های خود جایجا آورده یکس همین موضع است که فرموده :

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت ازان زلف پریشان کردم

این مضمون را حکیم نظامی در مخزن الا سرار آورد و چنین فرموده است :

هرچه خلاف آمد عادت بود قافله سالا رسعدات بسود

خواجه از حکیم نظامی در اشعار خود یاد فرموده و در مقطع غزلی فرموده است قوله :

چو سلک در خوشابست شعر نفرز تو حافظ
که گاه لطف سبق میرد زنظم نظامی

وازجته مواضعی که مضمون را از حکیم نظامی گرفته و تلویحاً هم اشاره فرموده است^{این} اشعار است در غزلی که بطلع و مابعد آن اینست :

د وش باما من گفت پنهان کار دانی تیزه هوش

گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع
کز شما پنهان نشاید داشت راز میفروش
سخت میگیرد جهان برمد مان سخت کوش

زهره در رقص آمد و بربط زنان میگفت نوش
مقصود از کاردان تیزهوش در مصراع اول مطلع این غزل حکیم
نظامی گنجوی است که حافظ مضمون بیت ثانی غزل مزبورا
از او گرفته است یعنی مضمون مصراع دوم بیت دوم را که اینست:
"سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش" حکیم نظامی
در شرفنامه در ذیل جمله نشاط کردن اسکندر با کنیزک چینی
چلین فرموده است
ولله دره و علیه الرحمه

جهان از بی شادی و دل خوشی است
نه از بهر بید
در اینجا سختی نگیری سخت

ازاین چاه بی بن برآریم رخت
می شادی آور بشادی نهیم زشادی نهاده بشادی دهیم

چو دی رفت و فردا نیامد پدیسد

پشادی یک ام

چنان به که امشب تماشا کنم

رسانه فرد اچو

نمایندگی خود را نتوان بسوزور

بیزم اندرون و

مکن جز طرب در مس اندیشه‌ای

پریس دھ اس

..... تا آنجا که بیفرماید قوله

مشو در حیات جهان سخت گیر

جیہے ساخت گیا۔

آسان گذاری دمی بیشمار

آسان زید

مضبوط همانست که حافظاً گرفته و ف

آسان گیو بر خود کارها کز روی طبق

سخت پیگیرد

این نهایت درجه استادی خواجہ ا.

ه عرض کردم شبی در چن سخن گوئیم.

اشد تریتی خراسانی شنیدم که ایشا

و ششم فرمودند و من اپیات را از نظام

حالا خدمت شما عرض کردم .

باری شیخ شیراز هم از این مقوله زیاد دارد فی المثل متبی
شاعر معروف عرب میگوید :

و ما کنست من ید خل العشق قلبیه

ولکن من یبصره جفوک بیعشق

و شیخ این مضمون را گرفته و در نهایت استادی و ملاحت در
بیت خود آورده و فرموده است :

عشق بازی نه طریق حکما بود ولی

چشم بینار تولد میبرد ازدست حکیم

میگویند در آسمان ادبیات لطیفة ایران زمین هفت ستاره درخشان
الی البد میدرخشدند . نظامی ، فردوسی ، حافظ ، سعدی ،
مولوی ، خاقانی ، عذرالرحمه جامی و بعض محققین بعض
اسما را تغییرداده و طور دیگر نهانه اند و بنده باین هفت
نفر ارادت دارم واژمه بالاتر مولوی صاحب مثنوی است که بقول
حضرت شیخ بهائی عاملی علیه الرحمه :

من نمیگویم که آن عالیجناب حست پیغمبر ولی دارد کتاب
حکیم نظامی هم حقیقت استادی بی نظیر است و خمسه او
بخصوص خسرو شیرین او معجزه است امیر خسرو دهلوی هم
خواسته مانند نظامی خمسه بپردازد ولی این الشری من الثریا
و این مجری السیل من مطلع السهل شاهکارهای از مثنوی
خسرو و شیرین او هست که بی ماند است فی المثل موضوع مناجات
شیرین در شب تار و وصف شب تاریک و قسم نامه شیرین کمه از

جهله آن این ابیات است :

چوتنه مانند ماه سور بسالا

فشناسد از نوگسان لولوی لا لا

بتنگ آمد شبیه از تنگ حالی

که بود آن شب براو مانند سالی

شبی تیسره چو کوهی زاغ برسر

گران جنبش چو زاغی کوه بر پسر

شبی دم سرد چون دلهای بی سوز

برات آورده از شبها بی روز

کشیده در عقابین سیاه

برو منقار مرغ صبحگاه

دهل زنرا زده بر دسته شاهار

کواكب راشده در پای ها خسار

فتاده پاسبانرا چویک از دست

جروں جنبان خراب و پاسبان مدت

گرفته آسمانرا شب در آغوش

شده خورشید را مشرق فراموش

جنوبی طالعان را بیفسه در آب

شمالی پیکران را دیده درخوا ب

زمین در سرکشیده چتر شاه

فرو آسوده یکسر مرغ و طا

(٦٠)

جهان از آفرینش پی خمیر بود

مگر کان شب جهان جای دگر بود

چراغ بیوه نن را سور مرد

خروس پیره نن را غول برد

شنیدم گر بشب دیوی زند راه

خروس خانه بردارد علی الله

چه شب بود آنکه با صد دیو چون قیر

خروس را نبود آواز تکبیر

دل شیرین در آن شب خیره مانده

چرا غش چون دل شب تیره مانده

زبان بکشاد و میگفت ای زمانه

شب است این یا بلائی جاودانه

چه جای شب سیه ماری است گوئی

چو زنگی آدمیخواری است گوشی

چه افتاد ای سپهر لا سور دی

که امشب چون دگر شبها نگردی

مگردد دل من راه بست

نفیر من خسک در پا شکست

مرا بنگر چه غمگین داری ای شب

ندارم دین اگر دین داری ای شب

(٦١)

شبا امشب جوانمردی بیام موز

مرا یا زودکش یا زود شسو روز

بخوان ای منغ اگر داری زیانسی

بخند ای صبح اگر داری دهانسی

دراین غم بد دل پروانه وارش

که شمح صبح روشن کرد کا رش

حکیم همینطور ادامه میدهد و در هر بیتی آتشی بجان اهل

نظر میزند تا بقسم نامه اش میرسد که وصف آن از حوصله مقام

بیرونست میگوید :

خداوندا شبم را روز گسودان

چو روزم در جهان پیروز گردد

شبی دارم سیاه از صبح نومید

در اعن شب رو سفیدم کن چو خورشید

شبی دارم هلاک شیر مسردان

بر این غم چون نشاطم چیرگردان

ندارم طاقت این کوره ی تند

خلاصن ده مرا چون لعل از سنگ

توشی یاری رس فریاد هر کس

بفریاد من فریاد خوان رس

ندارم طاقت تیمار چندین

اغتشی یا غیاث المستفیثی

بآب دیده ڈلف لان محرّوم

بسوز سیلسه پیران مظلوم

بالیسن غریسان بر سر راه

بتسلیم اسیران دراین چا ه

و برهیین قیاس پیش میرود و از هر بیتی شعله ای برمیفروزد که
باید با صل مشتوف رجوع کرد. حاضران محفل همه متأثر بودند
و مخاطب محترم بی اندازه بشوق آمده بود و فرمود خیلی ممنون
شدیم اگر لطف بفرمایند و معنی این بیت را که در جزو ابیات
مذکوره بیان کردید بیان کنید ممنون میشوم آنجا که فرموده :

جنوبی طالعان بیضه در آب شطابی پیکران رادیده درخواب
عرض کردم این بیت کنایه از درازی شب است یعنی ستارگانی
که در جنوب فلك بودند و با یست حرکت کنند و بروند مانند
مرغی که روی تخم خود خوابیده باشد از جای خود نمی خورد
وقتی بیضه مرغ باصطلاح آب میافتد یعنی وقتیکه حاضر میشود
برای آنکه جوجه در آن ایجاد بشود و در این مرحله مرغ
پیوسته روی تخم میخوابد و حرکت نمیکند و شمالی پیکران عبارت
از کواکبی هستند که از شمال طلوع کرد^۶ و حرکت نمیکنند مثل اینکه
شواب رفته اند . مخاطب محترم تشکر کردند و فرمودند من دیگر
با اینکتاب کار ندارم و با صل واقع و تعصّب جا هلانه مؤلف
او پی بردم و الحمد لله که بحقیقت حال و صدق مدعای اهل
سیها محترف شده ام عرض کردم بنده این مؤلف را خوب میشنا

نه تنها بنده خیلی ها اور اخوب میشناسند این مود مدتها در
عشق آباد با احباب محسوب بود و در منزل مرحوم عطا الله قدیمی
 مهمان بود و از او مدتها پذیرائی میکردند و احباب هم با او
محبت داشتند بعد او با یاران آمد و در حسب سائقه فطری خود
با زنی بدنام ازدواج کرد و او را بخیال خود توبه داد و دارای
فرزندان ذکور و انانث شد بعد زن او بحال اول برگشت و
دخترهای خود را هم آلوده با مادر ناهنجار کرد و مرد را از خود
راند و از خانه بیرون کرد او هم که در فرزد احبا رسوا شده
بود و از طرفی سواد و معلوماتی هم نداشت بیچاره شد و مساعدت
برخی از متعصّبین بنگارش این کتاب که با والقا میکردند
پرداخت و الان هم در طهران با کمال بد بختی و بیچارگی بسر
میبرد و تتابуш هم ملاحظه فرمودید که سراسر فحش و ناسزا و
تابسل توجه نیست جمال قدم جل جلاله در لوح حاجی
محمد ابراهیم یزدی معروف به مبلغ میفرمایند قوله تع

"البته بعد از ظهور حجت و برhan هرنفسی از محبوب
عالیان اعراض نماید بسزای عمل خود خواهد رسید" . انتهی
عنقریب خواهید دید که هر روز بد بخت تر و بیچاره ترمیشود
تا آنکه زندگانی خود را تمام کند و ماظلماتاهم ولکن کانسا
انفسهم یظلمون " خدا شاهد است که آنچه را عرض کردم
حقیقت واقع است و جناب آقای بصیری وکیل پایه یک دادگستری
که از احبابی ثابت و مستقیم هستند الان در طهران حاضر

و شاهد این مدعی استند و آن مرد قهلاً با ایشان مراوده داشته و چندی قبل هم در خیابان ناصرخسرو ایشان را ملاقات کرده و یک جلد از همین کتاب را بایشان داده و ایشان آنچه را که لا زمه نصیحت و دلالت بوده با او فرموده ولی نکرد قطره باران بسنگ خاره سرایت خوبست از سخن اهل ضلال در گذریم و از آیات الهیه بشنویم همه منافق شدند و یکی از احبابی الهی مناجاتی تلاوت فرمود و آن روز بدینگونه سپری شد روز بعد هم باز ملاقات حاصل گردید و آن مرد محترم باز هم تشریف آوردند و از هر دری سخن بمعیان آمد و از جمله فرمود من در این کتاب ردیله دیدم که در مقدمه نوشته که بهائیان از روی عالمگیرشدن شریعت بهائی را بگور خواهند برد همانطوریکه پدرانشان این آرزو را بگور بردند و این بیچاره بدیختی خود را مشاهده نمیکنند از دوره ظهور اسلام تا امروز هزار و سیصد و نود سال است و در آن روز خداوند فرموده که ای امت اسلامیه خداوند محمد رسول الله را فرستاده تا دین اسلام را بشما بدهد و این دین اسلام بهمه ادیان غالب خواهد شد و سراسر جهان را خواهد گرفت بطوطیکه جز دین اسلام دین دیگری در عالم باقی نمیماند افراد اسلامی از آن روز منتظرند که این وعده الهیه بانجاز بپیوندد و مفاد آیه هماره "لیظه ره علی الدین کلمه ولو کره المشرکون" تحقق یابد در ظرف یک هزار و سیصد و نود

سال دیمه این آرزو را بگور بودند و این مرد اعقر هم که فق از دیده تحصیب مینگرد و از صفا و وفا و انسانیت بوئی نبرد البته به این آرزو نخواهد رسید زیرا خود را مسلمان حقیق میداند بسیار خوب اگر دین بهائی در مدت ۱۲۰ سال عالمگیر نشده لا اقل در هرجا آثارش باقی و برقرار است و یقیناً ای وعده الهیه واقع خواهد شد ولی این مرد که خود را بسدره سلطان ناییده درباره مفاد لیظه ره علی الدین کلمه در ظریف یک هزار و سیصد و نود سال چه میگوید اجدادش این آرزو را بقو خودش بگور بردند و خودش هم نیز چنین خواهد شد من دیشب فکر میکرم و در باره انتشار کلمه الله در شرق و غرب عالی اندیشیدم که چگونه در عرض کمتر از یک میلیون و بیست سال ام بهائی باینگونه در همه جا آثارش ظاهر شده و هزاران فدائی صادق داشته و دارد و اگرخون شهدای امرفی المثل تاریخ امرالله نوشته شود صدها مجلد مهیا میگردد ولی عصماره وجوه اسلام در سال ۶۱ هجری فقط هفتاد و نفر بودند که اصحاب خاص سید الشهداء بودند و در کریلا در محضر آنحضرت مظلومیت شهید شدند آیا مؤلف کتاب مذبور میتواند بگوید که آنها که در کریلا سید الشهداء را شهید کردند و اصحابش را که ۷۲ نفر با مظلومیت کبری بشهادت رساندند فی الحقیقت مسلمان بودند آیا شمرین ذی الجوش و عمرین سعد بن ابی وقار و عبید الله بن زید بن ابیه و یزید بن معاویه و سه و پندها، لشکر کم بیان

اصح روایات برای کشن پسری فیضبر در کریلا بودند مسلمان نهودند اینها چه جور مسلمانی بودند که جگوشه پیغمبر خدا و اصحاب و اولادش را کشتن و شادمانی کردند و عمر بن سعد بعد از شهادت سید الشهدا (ع) دور کنعت نماز شکر بجای آورد و همه لشکریا و اقتد اکردند ۰۰۰ مقایسه کنید ببینید فرق چقدر است شهادای این ظهور بسیار است و آثار سریان امرالله در شرق و غرب عالم بسیار و آشکار آن مؤلف عجیب که خودش آرزوی ظهور فساد "لیظه ره علی الدین کلمه "را بگوی خواهد برد باید بداند که بهائیان الان مشاهده میکنند که دین الهی در این عمر نورانی سراسر عالم را فرا گرفته و وعده های الهیه ظاهر شده و دیگر لازم نیست که منتظر باشند و بقول آقایان این آرزو را بگوی ببرند ۰

این مرد بزرگوار که قلبش بنور معرفه الله روش شده بود چنان با حرارتی سخن میگفت که همه را برسر شوق و وجود آورد سعدی فرموده :
نام تو میرفت و عاشقان بشنیدند هر دو برقی آمدند سامع و قائل ما سرگرم این سخنان بودیم که یکی از احبا وارد شد و نامه ای بنده داد نامه را گشودم از آباده و از جناب طاهری بود که فرموده بود شنیدم از این حدود گذشته و یادی از همان کردید و دعوت فرموده بودند که بآباده برگردیم و در عباس آباد که ملک شخصی ایشان است دو سه روزی را در خدمتشان باشیم

بمفاد اذا دعیتم ۰۰۰ و مصلحت دید احبا تصمیم گرفتم که از ده بید برگردیم بآباده که از آن گذشته بودیم و توقف نکرد بودیم و سیله ای مهیا شد و با احبابی ده بید خدا حافظی کردیم و راهی را که طی کرده بودیم برگشتیم تا بآباده رسیدیم و یکسر بعباس آباد و منزل حضرت عباس طاهری وارد شدیم ۰

آباده - عباس آباد

راهی را که از آباده تا ده بید رفته بودیم دو مرتبه برگشتیم و بمصحف ورود بآباده یکسره بطرف عباس آباد رفتم گماشته آقای عباس خان طاهری در آباده منتظر بود و مارا با اتومبیل خود بعباس آباد برد زوجه جناب طاهری از سلسله افغان است و از اماء الرحمن محترم است عباس آباد قریه ایست یا بهتر بگوییم مزرعه ایست که بنا م خود عباس خان نامیده شده و در آنجا زندگی میکنند منزلی زیبا دارای چند اطاق ساخته اند و حمام هم دارد و از حيث اثاث و وسائل در آن بیباشان برهوت خیلی سی جالب است عباس خان طاهری پذیرای شایانی فرموده و از هر دری سخنی گفتیم ۰ عباس خان از اهل کرمان است و دوره جوانی خود را در ارض اقدس گذرانده است پدرش اورا بحیفا فرستاد تا در رظل عنايات مرکز میثاق تربیت شود طاهری اغلب با جناب

حاج هیرزا حیدرعلی مأнос بود و از خدمت آن روح بزرگ استفاده میکرد و در سایه روحانیت حاجی و عنایات مستمرة مرکز میثاق رشد و نمو مینموده میفرمود در آن ایام سید مهدی ده جنگ کش بظاهر از سابقین و مقریین محسوب بود در ارض اقدس بود و من گاهی نزد او و میرفتم و خیلی با احترام میگذاشتمن هنوز نقش را آشکار نکرده بود و خیلی بیاکار بود و سجاده آب میکشید من هم از باطن اوسی خبر بودم روزی جناب حاجی بمن فرمود عاس تو چرا بمقابلات اسم الله سید مهدی میروی من که بتو درس مید هم و مشق هم که مشکین قلم بتو یاد مید هد دیگر با این مرد که چرا رفت و آمد می کنی وازن التزام گرفت که دیگر بمقابلات او نروم من چون از اصل قضیه بخیر بودم هر چند بظاهر چیزی نگفتم ولی در باطن تعجب کردم که چرا حاجی سید مهدی اینقدر نظر بد دارد باری مدتن گذشت و سید مهدی یکی از صبابای همارکرا برای پسر خود درخواست کرد که ازدواج کند هیکل همارک قبول نفرمودند واهم از هیکل همارک قهر کرد و بناقضین پیوست و مطربود و مرد و دش آنوقت سرا اظهارات جناب حاجی را فهمیدم و دانستم که المؤمن بپنحو بنور الله و نیز فرمود که در آن ایام از جناب مشکین قلم سرمه شق میگرفتم روزی که میخواستم برای پدرم کاغذ بنویسم سرمشق خط مشکین قلم را گرفتم و از روی آن باصطلاح گردد زدم تا به درم بفهمانم که خط من چقدر خوب شده و این از عالم جوانی و نادانی بود در آن ایام رسم بود که هرگز در

حیفا بجایی کاغذی مینوشت اصل نامه خود را بحضور مبارک حضرت عَدالِ الْبَهَاء جل شناخته تقدیم میکرد که ملاحظه بفرمایند و مهرگانند زیرا در آن ایام فته ناقضین شدید بود و از اینکه مبادا مطالعی برخلاف واقع با اطراف بنام این و آن فرستاده شود اینطور امر فرموده بودند .
باری فرمود کاغذی را که برای پدرم نوشته بودم به همراه صفحه مشق خط خودم که از روی خط مشکین قلم گردیده کرده بسودم بحضور مبارک تقدیم کردم نامه را مهر فرمودند و مرحمت کردند و بعد نگاهی بمشق من اند احتیتند و فرمودند خط خوبی است امیدوارم که خودت هم روزی بیاید که مثل همین خط بنویسی .
من خیلی خجل شدم و پشمیمان از خطای خودشدم و آن مشق را برای پدرم نفرستادم . فرمود سالها من در ارض اقدس مشرف بودم تا آنکه دوران مراجعت من با ایران فرا رسید و قرار شد مرا مخصوص فرماید روزی طرف عصر که قرار بود فردای آن روز عازم ایران بشوم مرا احضار فرمودند و در محضر مبارک بکنار دریا رفتیم هیکل همارک مش میفرمودند و من هم در محضر مبارک بودم بمن فرمودند جناب خان شما با ایران میروید دریناه جمال همارک هستید زندگانی خواهید کرد و راحت خواهید بود و در اداره دولتی استخدام خواهید شد و بخدمت مشغول خواهید گشت ولی در آن ایام بواسطه امتحانات شدیده اشخاص مهمی که در ظل امرالله هستند ساقط خواهند شد

و از امراض بیرون خواهند رفت اگر نام آنها را که الان در اعلیٰ درجه شهرت هستند بتو بگوییم پشت خواهد لرزید اما صبر کن تا آن وقت بر سر فرموده اند المخلصون فی خطر عظیم عده ای از مخلصین در خطر انتخابات الهیه گرفتار می شوند و محو و نابود می شوند اما تورا جمال مبارک حفظ می فرماید و در امر اللہ ثابت و مستقیم خواهی ماند ولی در عرض ملای شدیدی و گرفتاری عظیمی برای تو پیش خواهد آمد که خیلی سخت است دشمنان امر تورا متهم با مر عظیمی خواهند کرد و تورا بمحکمه کشیده محکوم خواهند نمود و از کار منفصل خواهی شد و مدتقی گرفتار می شوی و در محکمه که محکوم می شوی حکم حبس و زندان میدهند و دوسيه توجیهی میافتد و توازنه جا ذا امید می شوی و حتی خیال انتحار خواهی کرد ولی دوسيه تو آخر کار برای اجرای حکم نهائی بدست یکی از بندگان مخلص و مؤمن جمال مبارک که مستخدم دولت است خواهد افتاد اول مؤمن با امر اللہ است ولی ایمانش مخفی است واحدی خبر ندارد که او بهائی واقعی و مؤمن حقیق است او حکم محکمه را لغو خواهد کرد و امساء نخواهد کرد لهذا تو تبرئه می شوی ولی مدتقی بیکار خواهی ماند آنوقت بفکر خدمت امر اللہ باش و تبلیغ کن کار دنیای تو هر بور خدا بخواهد درست می شود و مدتقی خواهد گذشت بالآخر پس از چند سال باز داخل خدمت دولت می شوی و حقوق دوره انتخاب خدمت راهیه دولت دراستخدام جدید بتو خواهد

پرداخت آنوقت بفکر خدمت باش موفق خواهی شد . بعد هیکل بیارک ریک کوچکی را از زمین برداشت و بلاله گوشم گذاشت و فشار مختصه دادند و فرمودند آنچه را گفتم یادت نرود بعد فرمودند فی امان اللہ ...

جناب طاهری با ایران می آید و در جنوب مملکت شیراز و اطراف بخدست دولت می پردازد و جمعی از احباب راهم در اداره خود بکار می گذارد و به نیکی و فداکاری و امانت وصدق درین همکاران معروف می شود پس از مدتی جمعی از بد خواهان زنی را که در خانه طاهری درآباده کلفت بوده پولی میدهند و وادار می کنند که بروند و شکایت کنند که از طاهری حامله است و چنان سروته این تهمت را درست می کنند که بالا خرمه کار بمحکمه می کشد و از کار منفصل می گردد البته این پیش آمد سالها بعد از مراجعتش از ارض قدس هایران اتفاق میافتد و بیانات مبارکه را که در عرض سالیان اشتغال بکار از یاد برده بود هم را بیاد می آورد مدتها بود که صعود مبارک واقع شد بود عربیمه ای حضور حضرت ولی امر اللہ فصن ممتاز عرض می کند و هیکل مبارک در باره اش دعا می فرمایند و خلاصه خسب تقریره آخرین روز که دوسيه و پرونده اش برای صدور حکم قطعی بمقامات عالیه می رود و تصمیم با انتخاب میگیرد ناگهان علی الصباح باو مژده میرسد که از محکمو نجات یافتن و حکم محکمه در مقامات عالیه نقض شد آنوقت می فرمود بیان مبارک را در باره آن مؤمن مخلص که پنهان

است بیاد آوردم ولی هرچه سعی کردم که او را بشناسم و
بفهم کیست میسرنشد و هنوزهم ندانسته ام که کیست جنا ب
طاهری مدتها بزرع و کشت و کارهای شاهه بیگراندند تا آنکه
پس از چند سال دوباره بخدمت دولت خوانده شد و میلخ
قرب پنجاه هزار تومان حقوق عقب مانده خود را دریافت کرد
و پولدار شد ووارد خدمت دولت شد و پس از صبا حی چند
بعنوان متلاعنه و بازنشسته با حفظ حقوق دولتش از کار مساف
شده و بمسافرت و مهاجرت پرداخت و بالاخره بعراق عرب رفت و
در کربلا مهاجر بود تا آنکه گرفتار بیماری سرطان شده و در
کربلا صعود کرد و چند شراره را در گلستان جاوید بخداد آورد و بخاک
سپردند با زماندگانش هستند ولی مرا از آنها خبری نیست .
باری آن شب که در عباس آباد در خدمتش بودیم قسمتی
از اشعار و آثار خود را برای ما خواند اشعارش خوب و جالب است
و حالت خاصی دارد از جمله آثار و اشعار جناب عباس خان
طاهری که در دست نامه نگاراست و در کتاب آفاق و انفس و
کتاب سفره قلندر هم نوشته ام این ابیات است که ذیلا بینگارم
قوله عليه الرحمه :

چو رویید در هاران لاله از خاک مزار من
بود آغشته با خونها قلب داغدار من

بگو مجنون لیل را که سر از خاک بسرد ارد
دوباره درس عشق آموزد از لوح مزار من

بشنست از لوح گیت قصه های نوح و طوفان را
زیس سیل سر شک آمد زچشم اشکبار من
مرا ای شام غم کمتر نوید روز روشن ده
که روز من سیه ترهست از شبها تار من
کجا پاش که بگریزم کجا دستی که بستیزم
دریخا در کفم نبود عنان اختیار من
تهی شد ترکش عمر من و یک صید در آخر
بد ستم نیست تا گویم که اینست افتخار من
یا **خوا** اقطاعی خواهم از دنبیا که گر طوفان
بگیرد روی خشکی را نسازد تر غار من
و نیز از اثر طبع اوست :

عقل را دیوانه از یک جلوه مستانه کردی
وه چه خوش کردی مرا آسوده زین دیوانه کردی
آفرین بادت که تاشمع جمال خود نمودی
شمع رویان جهان را گرد خود پروانه کردی
آخر ای دیر آشنا با خود نکردی آشنا یم
تا مرا از ماسوای خویشتن بیگانه کردی
.....

ashuarsh بسیار است ولی دیوانش جمع نشده . عکس از خود بن
ارائه فرمود که در زیر آن نوشته بود :

بمان بعکس من ای عکس و جاودانی باش

دلیل مثبت این خاکدان فانی باش

چو ترک جسم کند روح آسمانی من

تو یادگاری از آن روح آسمانی باش

باری او صافش بپرون از شماراست شب را در آنجا ماندیم و
جناب طاهری فرمود که در اینجا تازگی مردی آمده برای زراعت و
سرمايه دار است و سنی حنفی است پیرو غلام احمد قادیانی
اگر مایل باشید بفرستم شب را بپایايد و ملاقاتی بشود موافقت گردم
گماشته ی خود را فرستاد و او را خبر کرد پیغام داد که
مه مانی دارم و معذورم جناب طاهری پیغام دادند که بسا
همان خود تشریف ببایورد و شام را در خدمت باشیم دعوت را
پذیرفت و با همان خود تشریف آوردند مردی بود در حداد
شصت سال داشت و همان خود را معرفی کرد که از طهران آمد
است و با هم محاسبه داریم و از حیث عقیده پیرو جناب احمد کسری
است آقای طاهری هم ما را معرفی کردند که مسافر هستیم و
عازم شیراز و ضمناً فرمود که آقایان همه بهائی هستند مرد
قادیانی گفت شما از اسلام چه ضرر دیدید که پیرو حضرت
نهاء الله شدید من شنیده ام ایشان مدعا الوهیت هستند
با آنکه حضرت رسول (ص) مدعا مقام عودیت است اشهد ان
محمد ا عده و رسوله عرض کردم شما بقول خودتان شنیده اید
ولی تحقیق نفرموده اید و رسیدگی نکرده اید و حتی جناب

خلیفه ثانی قادیانی حاجی محمود بشارت در کتاب تحفة الطوک
عین مطلب را نوشته اند و در متن جمله ای کوتاه نوشته اند که
جناب باب وبهاء الله چون مدعا الوهیت هستند از بحث
ما خارج هستند دیگر مطلب دیگری نتوشته اند و مطلب را
بی اهمیت جلوه داده اند و این از شخص که خود را خلیفه ثانی
قادیانی میداند بسیار عجیب است ولی ایشان خود خبر
داشتند و قضیه را از روی سیاست و حکمت مستور داشته اند
آقای طاهری فرمود اساساً ادعای جناب غلام احمد چیست ؟
مهمان قادیانی فرمود ایشان مجدد قرن چهاردهم و دارای
مقام محدث هستند و محدث عبارت از نبوت بالقوه است والهام
و وحی بمحدث میرسد و رشته نبوت خاتمه نیافته با یعنی معنی
که سایر مسلمین بیگویند آقای طاهری فرمود بنابراین رسول الله
خاتم النبیین بیستند قادیانی فرمود چرا خاتم النبیین هستند
ولی بعد ازاوه هم صاحبان وحی خواهند آمد و مزده ظهور شان
در احادیث مرویه از رسول الله بنام مهدی و مسیح داده اند
و حضرت غلام احمد همان مهدی و مسیح هستند که منتظر ظهور
بودیم و ظاهر شد و با موئمن شدیم آقای طاهری فرمود ایشان
فرمایش شما متناقض است چطور می شود که رسول الله خاتم النبیین
باشد و در عین حال بعد ازاوه بیعوث شود قادیانی گفت
حدیثی هست از حضرت صدیقه عایشه ام المؤمنین که فرمود
درباره رسول الله که قولوا انه خاتم الانبیاء و لا تقولوا لا بعده

طاهری فرمود درست نفهمیدم زدنی بیانًا قادیانی فرمود من از
بیانات حضرت غلام احمد و حضرت خلیفه ثانی او مطالبی را برای
شما میگویم و آن بیان جامعی است و خود را معرفی فرموده و مقام
خوبش را آشکار کرده میفرماید قوله :

"فَعَلِمُوا إِيَّاهُ الطَّالِبُونَ الْمُنْصَفُونَ وَالْعَاقِلُونَ الْمُتَدَبِّرُونَ أَنِّي
عَدُّ مِنْ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَجِئُونَ مِنَ الْحُضْرَةِ وَيَنْزَلُونَ بِأَمْرِ
رَبِّ الْعَزَّةِ عَنْ دَسْتَادِ الْحَاجَةِ وَعِنْ شَيْوَعِ الْجَهَلَاتِ وَالْبَدَعَاتِ
وَقَلَّةِ التَّقْوَىٰ وَالْمَعْرِفَةِ لِيَجْدُدَ وَأَمَا الْخَلْقُ وَيَجْمِعُوا مَا تَفَرَّقَ ۴۰۰۰
وَكَذَّلِكَ جَثْتُ وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنِّي بَعْثَتُ عَلَى رَأْسِ هَذِهِ الْمَائِةِ
الْبَارِكَةِ الْرَّبَانِيَّةِ لَا جَمْعٌ شَمْلُ الْمَلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَادْفَعْتُ مَاصِيلَ عَلَى
كِتَابِ اللَّهِ وَخَيْرِ الْبَرِّيَّةِ وَأَكْسَرَ عَصَمَنِ عَصَمِيِّ وَأَقِيمَ جَدْرَانِ الشَّرِيعَةِ
وَقَدْ بَيَّنْتُ مَرَارًا وَأَنْظَهَرْتُ النَّاسَ أَنْظَهَارًا أَنِّي أَنَا الْمَسِيحُ الْمُوعُودُ
وَالْمَهْدِيُّ الْمَعْهُودُ وَكَذَّلِكَ امْرَتُ وَمَا كَانَ لِي أَنْ أَعْصِي امْرَ رَبِّيِّي
وَالْحَقُّ بِالْمُجْرِمِينَ فَلَا تَعْجَلُوا عَلَىٰ وَتَدْبِرُوا امْرِ حَقِّ التَّدْبِيرِ
أَنْ كَتَمْتُ مُتَقْيَّينَ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْذِبُوا امْرًا وَهُوَ مِنْ عَدِ اللَّهِ وَعَسَىٰ أَنْ
رَجَلًا وَهُوَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِنَّ اللَّهَ ارْسَلَنِي لَا صَلْحٌ لِمَا سَادَ هَذَا
الْزَّمْنَ ۴۰۰۰ وَمَا كَانَ دُعَائِي فِي غَيْرِ زَمَانِهِ بَلْ جَثْتُ كَالْرَّبِيعِ الَّذِي يَمْطِرُ
فِي أَبَانِهِ وَعَدَدِي شَهَادَهُ مِنْ رَبِّي لِقَوْمٍ مُسْتَقْرِيَّنَ وَآيَاتِ بَيِّنَاتِ
لِلْمُبَصِّرِيِّينَ ۴۰۰۰ وَقَدْ جَاءَتِ أَيَّامُ اللَّهِ وَفُتُّحَتِ ابْوَابُ الرَّحْمَةِ
لِلْطَّالِبِيِّنِ فَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ كَافِرِهَا ۴۰۰۰ الْخَ-

فرموده که من بندۀ خدا و از انبیاء هستم که در دلأس اینقدر
برای تجدید فرائض و سنن و جمع کردن مسلمین برمنهاج واحد
و تعمیر دیوار فرو ریخته شریعت از طرف خدا آمده ام و من
مسیح موعود و مهدی معهود و بزودی درباره من حکم نکنید
چه بسا صادق باشم و مرا تکذیب کنید و من در موقع اصلی
آمده ام و زمان احتیاج بظهور من دارد و من مانند ابر بهار در
موقع معین میباشم و خدا من برای اصلاح مفاسد این زمان
فرستاده است و از این قبیل مطالب فرموده طاهری فرمود که
بر حسب احادیث مشهوره مهدی و مسیح دو شخصیت بارز و
مستقل هستند مهدی و باصطلاح شیعه قائم آل محمد باید
از نسل و نژاد رسول الله باشد و او غیر از مسیح است که باید
از آسمان باید و نص حديث مروی مقبول الطرفین که سنی و شیعه
هر دو روایت کرده اند از رسول الله دال بر ظهور دو شخصیت
است یکی بنام مهدی و دیگری بنام عیسی و در آن حدیث که در
کتب سنی و شیعه هر دو هست میفرمایند لولم یقین من الدین
الا یوم واحد لحلول الله ذلك اليوم حتى يظهر فيه المهدی ثم
ینزل عیسی و یصلی خلفه و یبلغ سلطانه المشرق والمغارب
عیسی باید پشت سر مهدی نماز بگذارد ۴۰۰۰
قادیانی گفت حدیثی هست از رسول الله که فرمودند لا مهدی
الا عیسی و این دلیل بروحدت مهدی و عیسی است طاهری فرمود
که برفرض صحت چنین حدیث این حدیث دال بروحدت حقیقیه

من نیستم رسول و نیاوردہ ام کتاب

جانم فدا شود پره دیسن مصطفی

این استگام دل اگر آید میسرم
باری ایشان با آنکه خود را مروج دین اسلام میدانند و یک سر
موئی از احکام و دستورات اسلام منحرف نمیشنوند محذلک حکم
محکم اسلام و قرآن را که عارت از جهاد با کفار است نسخ فرموده ا

مهدی و عیسی است نه بروحدت شخصیه چنانچه در قرآن فرموده
لا نفرق بین احد من رسله یعنی رسول الهی وحدت حقیقیه دارند
در عالم معنی ولی در عالم ظاهره رکدام مستقل اند گفتم چون
جناب غلام احمد برای خود همدستی مورد اطمینان نیافت
متتسک باین حدیث شده است و مهدی و عیسی را یکی دانسته
و در مقابل یک حدیث مشکوک لا مهدی الاعیسی که از آحاد است
صد ها حدیث ظهور مهدی موعود از آل رسول و نزول عیسی بن
صريم را از آستان منکرشده آیا میتوان گفت که آن صد ها حدیث
مهدی و عیسی در مقابل یک حدیث آحاد لا مهدی الاعیسی ارزش
نداشت که غلام احمد آنهمه احادیث متعدد وغیره را گذاشت
و متتسک بیک حدیث مشکوک لا مهدی الاعیسی شد ؟ از آنهمه
گذشته جناب غلام احمد دارای شریعت مستقله و آیات و احکام
بدیعه نیست وهمه جا فرموده که برای ترمیم واصلاح شریعت
اسلام آمده که همه مسلمین را از اختلاف برهان وهمه مذاهب
اسلامیه را تحت یک رایت بنام رایت احمدیه جمع سازد او خود
سنی حنفی است وآمده که همه مذاهب اسلامیه را که فرق
متعدده هستند با اسلام و مذهب حنفی دعوت کند تا همه مسلمین
سنی حنفی باشند و انشعاب وعداوت از بین مسلمین بر طرف شود
او همچویج جا ادعای شرع جدید نکرده و دعوی نبوت بالفعل نکرده
بلکه خود را محدث و نبی بالقوه میداند و در ضمن قصیده معروفه
خود چنین فرموده است :

(٨٠)

و در کتاب اعجاز المیسیح بصراحت فرموده اند قوله ص ٢١
 " .. و من المعلوم ان هذا الوقت ليس وقت ضرب الا عنق لا شاعة
 الدين ولكل وقت حكم آخر في الكتاب البین بل يقتضي حكم الله
 في هذه الاوقات ان يؤيد الدين بالحجج والآيات و تقد امسور
 الملة بعيون المعقول و يمعن النظر في الفروع والاصول ثم يختار
 مثلاً يهدى اليه نوزالا لهام و يضعه العقل في موضوع
 القبول وان يعده عدة كمثل ما اعد الاعداء و يغل السيفوف
 ويحد الدهاء و يسلك مسلك التحقيق والتدقيق ٠٠٠٠ الخ

ف
 میفرماید که باید جنگ و جدال را موقوف کرد و شمشیرها را غلاف
 نمود و عقول را آماده و تیز و تند نمود و احکام را بمقتضای وقت
 سنجید و آنچه را که مطابق عقل باشد اختیار نمود و احکام
 را بمقتضای زمان وضخ کرد و اعدای دین را باسلح خودشان که
 محبت و مهر و حیله و مکرا است عاجز ساخت زیرا حالا وقت جنگ و
 جدال نیست و جهاد را نسخ فرموده و جمیع جنگها را رسول را
 همه در کتب خود حرکات دفاعیه خوانده است با آنکه بعضی از
 آنها دفاعی بود که ذکر آن موجب اطمینان است و این جمله را از
 آیات والواح جمال‌القدم جل جلاله اخذ کرده زیرا آثار امریمه
 راهمه خوانده و از آن‌ها استفاده بسیار نموده داستان
 مباحثه او را با جناب سیزماحمد زرقانی درلاهور که بنا بود
 واقع شود در رساله شرح احوال جناب غلام احمد نوشته ام
 که چگونه از میدان بیرون رفت و بحذر سفر از مباحثه خودداری

(٨١)

کرد و آن رساله در بیروت بطبع رسیده است جمال‌القدم جل جلاله
 در لوح چهارک بشارات میفرماید قوله تعالی
 " يا اهل ارض بشارت اول که از ام الكتاب در اینظمه مورا عظم
 بجمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم جهاد است از کتاب
 تعالی الکریم ذوالفضل العظیم ٠٠٠٠ اینک قریب بیست مجلد
 از نشریات فرقه قادیانی از آثار جناب غلام احمد و خلیفه ثانی
 و سایر نوبسندگان و مؤلفان قادیانی بعریس و بفارسی و اردو و
 انگلیسی بامن همراه وهمه حاضر است و از آثار جناب غلام احمد
 کتاب حطامه البشیری و اعجاز المیسیح و مواهب الرحمن راه‌مراه
 دارم و نیز کتاب تحفة الملوك خلیفه ثانی را که فارسی است
 همراه دارم و مطالب لازمه را از آنها استخراج کرده ام جناب
 غلام احمد در مواهب الرحمن دلیلها بر صدق ادعای خود
 آورده که در نوع خود بی نظیر است و قسمتی از آن را برای شما
 میخوانم ۰ این کتاب را غلام احمد در رد بر جریده اللواء مصر
 تالیف کرده غلام احمد فتوی داده بود که تزییق نفوں پس
 آمپول برای دفع مرض طاعون حرام است و اگر خدا بخواهد
 خودش شفا میدهد مدیر جریده اللواء با وحده ها کرد و سخنوار
 اورا مردود ساخت غلام احمد کتاب مواهب الرحمن را در رد
 جریده اللواء تالیف کرد و اول خود را معرفی کرده و بعد
 علایمات و آثار صدق ادعای خود را در آن کتاب نقل فرمود
 به قوله : " .. تعالی اقم علیک قصتنی و اسمع منی معذرتی ۰۰۰

ان امرؤ يكلىمنى رس و يعلمنى من لدنه ويحسن ادبى وبوحى
الل رحمة منه فاتبع ما يوحى وما كان لي ان اترك سبيله واختار
طريقاً شتى وكلما قلت من امره وما فعلت شيئاً عن امرى وما افترضت
على رس الا على وقد خاب من افترى (مواحب الرحمن ص ۵) در
جهله بيفرماید که مرا خدا میعوثر فرموده و آنچه را گفته و
میگویم فرمان خدا است و از خود چیزی زیاده وکم نیکنم و بر خدا
افترا نمیزنم . مقصود شر آنست که آنچه را درباره حرمت
تزریق دوا بمرض گفته ام قول خودم نیست بلکه فرمان الهی را
بخلق خدا ابلاغ کرده ام و خدا فرموده که تزریق دواب مریضاً
حرام است بعد فرموده قوله : ص ۷ ۰۰۰ و عندی منه شهادات
کثیره و انه ارى لى آيات كبرى وله أسرار فى انباء وحيه الذى
رزقنى و رموز لا تدركها عقول الورى وبرهemin قياس ادامه میدهد .
رسئله تحريم تزریق دواى ضد طاعون را بخدا نسبت میدهد و
خیلی حرف میزند و نصف بیشتر رساله مذبوره مواهب الرحمن
درباره همین مطلب است و میگوید که من و یارا نم بدون تزریق
از مرض محفوظ نماندیم وبسیاری از آنها که تزریق شدند همسه
میردند زیرا خدا خواسته بود وبعد با قسمهای غلیظ و سوگند های
کم خود را مسیح موعود معرفی میفرماید و سپس آیات و علامات
مسیح بودن خود را ذکر میکند که از آنچه هلاک شدن چند نفر
از دشمنان اوست که با او معاندت میکردند و خدا آنها را ازین
برد و نام آنها را هم ذکر کرده است و داستان مبارزه خود را با

اجنه و شیاطین ذکر میکند که چگونه نام خدا را بردم و برهمه
سلط شدم .
و نیز از جمله آیات و علامات خود را که نوشته اینست
” ومن آیاتى كتب الفقها فى العربية فى تلك المدة المشهورة
وجعلها الله اعجازا لى اتماما للحجّة ” وبعد اسمى كتب
خود را که بعض نوشته ذکر میکند بقوله
” واولها اعجاز المسيح ثم بعد ذلك هدى ثم الاعجاز الا حمدى
و هو معجزه عظمى ۰۰۰ و میگوید اعلام کردم که هر کس مثل
کتاب اعجاز احمدی من کتابی تالیف کند حاضر نم که ده هزار
روپیه باو جایزه بد هم بشرط آنکه بیست روزه بیشتر در تألیف
آن صرف نکند و بعد میگوید که هیچ کس حاضر نشد ملاحظه
فرمائید که چه سخنان کودکانه ای برای اثبات ادعای عجیب
خود آورده است و مانند کودکان شرط بندی کرده است
(ص ۱۳۳ مawahib الرحمن) و میگوید همه در مقابل شرط بندی
من ساكت شدند مانند گذگان و چهار پایان قوله فما بارز احد
فى الجواب کانهم بكم اؤمن الدواب و مكرر از برای هلاكت و ازبين
رفتن مخالفین خود اظهار شادمانی کرده و رجز خوانی بسیار
نموده از جمله درباره محمد حسن فیض میگوید (ص ۱۳۱) -
مواهب الرحمن) قام رجل لا يذاشي اسمه محمد حسن فیض و کان
اعدى اعدائى و سبئى و شتمى ۰۰۰ حتى لعنه رس ۰۰۰ فما لیث
بعده الا قليلا من الايام حتى رأى وجه الحمام (مرگ) ۰۰۰ حتى

استکتَه الموت من قاله وقيله وردَه الى سبیله وبعد درباره مجازات نذیر حسین که از مخالفین بوده سخن میگوید که انه کان اول من کفرنی وسال وفات او را با جمله (مات ضال هائما) که میشود ۱۲۶۰ هجری وبعد درباره نزول وحی براو رجزها بیخواند من دراینباره سخن بسیار دارم ولی وقت گذشته و شب بنیمه رسیده چند فقره از گفته اورامیخوانم و جزوی ای را که عرض کردم نوشته ام میدهم شما که مطالعه فرمائید جناب طاهری خیلی اظهار لطف کردند و من قسمتهای را ز کتاب مواهب الرحمن بشرح آتی خواندم قوله ص ۹۹ لا ید خل
فی جماعتنا الا الذي دخل فی دین الاسلام واتبع كتاب الله و
سنن سیدنا خیرالانام و آمن بالله ورسوله الکریم الرحیم و
بالحشر والنشر والجنة والجحیم وبعد ویقربانه لن یپتغی
دینا غیر دین الاسلام ویموت علی هذا الدين ۰۰۰ ملاحظه
فرمائید که دعوت او فقط باسلام است و غیر مسلم را در جماعت
خود نمی پذیرد ۰۰۰ و اگر کسی مسلمان باشد دیگر بخلاف احمد
و جماعت شم احتیاجی خواهد داشت والله خودش هم نمیدارد
چه میگوید؟ و در ص ۷۳ فرموده از کتاب مواهب الرحمن
قوله ومن عقایدنا ان عیسی ویحیی قد ولد اعلی طریق
خرق العلاوه ولا استبعاد فی هذا الولاده ۱۰۰۰ الخ و در صفحه
۷۹ فرموده انا مسلمون نؤمن بكتاب الله الفرقان و نؤمن بان
سیدنا محمد انبیه و رسوله وانه جاء بخیر الا دیان و نوئن باه

خاتم الانبیاء لا نبی بعده (دراینجا برخلاف قول عایشه
ام المؤمنین رفتار کرده و فراموش کرده که خودش بحدث عایشه
استدلال کرده قولوا اَنَّهُ خاتم الانبیاء و لا تقولوا لَا نبی بعده
وازقل عرض کردم) الا الذي ری من فیضه واظهره وعده ولله
مکالمات و مخاطبات مع اولیائیه فی هذا الا له (پس بنابراین امثال
غلام احمد در این بسیار هستند که خدا با آنها مکالمه کردد
واختصاص بجناب غلام احمد ندارد) و انهم یعطون صحیفه
الانبیاء و لیسو انبیاء فی الحقيقة (پس غلام احمد نبی حقیقی
نیست) ۰۰۰ پس از آنکه جملات فوق را نوشته متوجه شده که
علیه خود رد نوشته است و هذا در دو سه سطر بعد از آن
كلمات خود را توجیه کرده و فرموده قوله ص ۶۹ قوله و نعنی
بختم النبیو ختم کمالاتها علی بینا الذي هو افضل رسالت الله
وانبیائیه و نعتقد باه لانبی بعده الا الذي هو من انته
و من اکمل اتباعه ۰۰۰ الخ
خیلی دست و پا زده که کلام قبل خود را درست کند ولی نشده
و باز هم برخلاف فرموده ام المؤمنین عایشه بجمله لانبی بعده
اقرار کرده پیش "حقیقیه" این مثل در اینجا تناسب دارد "شعر
گفتن چه ضروریه شاعر در قافیه فرمایاند"
این را دیده خود را مسلمان و تابع اسلام میداند و رسول الله
را خاتم النبیین دانسته و لانبی بعدی را برخلاف فرمبوده
ام المؤمنین عایشه قول دارد ولی در مقام دیگر چنین میگوید

ص ۶۱ قوله : " غضبوا علىٰ بما قلت انّ عيسى مات وانّ انا
 المسيح الموعود الذى يحيى الاموات ۰۰ وان موت عيسى خير
 لهم لو كانوا يعلمون وان الله آتاهم مسيحا كما اتنى اليهود
 مالهم لا يفهمون ودر ص ۲۰ فرموده ۰۰۰۰ انا المسيح الموعود
 والا ماما المنتظر المعهود وحكمنى الله لرفع اختلاف الامة وعلمنى
 من لدنه لا دعو الناس على البصيرة فما كان جوابهم الا السب
 والشتم والفحشاء والتکفير والتکذیب والاذاء وقد سبوني بكل
 سب ۰۰ " در این کتاب مواهب الرحمن از این قبیل سخنان
 متناقض بسیار است و در کتاب اعجاز المسيح که از قبل هم اشارت
 رفت از این قبیل فرمایشات فراوان است و اساس آن بر تفسیر
 سوره فاتحه الكتاب قرآن مجید است و قبل از شروع بتفسیر مقدمه ای
 بر آن نوشته و در آن جا سخنان فراوان گفته است که میتوانیم
 خودتان با آن کتابها رجوع کنید و ایک جزوی ای را که خود نوشته
 بشما تقدیم میکنم که سرفراست بخواهید و جزوی را بجناب طاهری
 دادم. قادیانی که سراپا گوش بود گفت من سئوالی دارم گفتم
 بفرمائید فرمود در کتاب ایقان درباره تربیت قبر امام حسین
 شرحی نوشته شده ومن خواستم که شرحی در آن باره بفرمائید
 خن کردم یکی از پیشوایان قادیانی کتابی بانگلیس نوشته و در
 آن کتاب حطه ها به بهائیت کرده و از جمله همین مطلب را که
 فرمودید با آب و تاب نوشته و گفته مدام که تربیت قبر امام حسین
 سبب شفای امراض است خوبست بهمه عالم اعلام کنید که دیگر

بیمارستان لازم نیست درا لازم نیست دکتر لازم نیست بسراي
 شفای اهل عالم دوايى مجرب بدست آمده است که فوراً هر
 مرض راشفا بیبخشد و از این قبیل جملاتی با کمال وقاحت نوشته
 است و استهزا نموده است و اصل ترجمه حضرت ولی امرالله
 را بانگلیس از ترجمه کتاب ایقان نقل کرده است و از شما
 ممنونم که با کمال ادب و متأثر این مطلب را فرمود در ایقان آنچه
 فرموده اند مستند با حدیث واردہ از طرق شیعه اثنی عشریه
 است در اخبار شیعه از ائمه اطهار در این خصوص تاکید
 بسیار شده است حال اگر قادیانی معتقد بشیعه و ائمه اطهار
 نیست و اخبار شیعه را قبول ندارد ایراد شابداً وارد نیست از
 این گذشته خاک فی حد ذاته اثرب ندارد و از جهت انتساب
 به امیر نبوت و ولايت آن اثر را پیدا میکند آقای قادیانی مزبور
 اگر در خصوص تربیت امام حسین (ع) شکی دارند و استهزا
 بیفرمایند درباره مشت خاکی که حضرت رسول برداشته و بروی
 دشمنان پاشیدند و بطریق آنان ریختند و فرمودند شاهد الوجه
 و شکست بر لشکر دشمن افتاد چه بیگویند که همه مورخین مسلم
 اعم از سنی و شیعه نوشته اند اگرچنین بود پس چرا رسول الله
 اصحاب خود را بکشتن میداد و خود آنحضرت در غزوه احمد
 پیشاپیش با سنگ دشمن شکست و دندانش شکست و اغلب
 اصحاب مقتول و بقیه منهزم شدند چرا از همان خاک نریختند
 و فاتح و منصور نشدند آقای محترم اگر بنای ایراد باشد همه

جور ممکنست در ایقان میفرمایند شرط اصلی خلوص نیت است اگر نیت خالص و ایمان کامل نباشد خاک فی حدّ ذاته اثری ندارد و دنباله این بحث ادامه یافت آنگاه هنگام شام رسید و بعد از صرف شام هریک با استراحت پرداختند.

چند خابواده معروف امریع رانجا هستند کوشک و همت آباد در نزدیکی آباده دارای احباب است و ماشیع رادرهمت آباد در محضر احباب اذ راندیم بنای تاریخی که شایسته ذکر باشد بچشم نیا سد پس از گردش در شهر بیباس آباد برگشتیم و دو سهان عزیز راهم با خود مان بردیم آنها هم با کمال اشتیاق تشریف آوردند طرف عصر در جبلو باغ منزل طاهری بساط چای گسترد ه بود به مصحابه نشستیم آنکه رفیق قادیانی بود و در همه دوره مذاکرات ساخت بود در آن وقت بحرف آمد و فرمود که من تمام سخنان شمارا بادقت استماع کردم و حالا میگویم که من بحمد الله از این قیل و قال برگزارم و جناب احمد کسری فکر مارا از هز جهت آسوده فرموده و حقایق را بیان کرده است و در کتابهای خود هر موضوع را از هر جهت بررسی کرده و حقیقت را نگاشته و اساس ادعای پیغمبری و غیره را واژگون کرده و مردم را راحت فرموده اند عرض کردم آقای محترم شما کتابهای جناب کسری را خوب بررسی کرده اید؟ گفت بلی دقیقاً خوانده ام گفتم ایشان که من اغلب کتابهای این را خوانده ام مردی متغیر و سرگردان است گاهی زیباتر میزد گاهی خودش مدعا رسالت و نبوت میشود گاهی حمله بفلسفه میکند و زمانی بسعده و حافظه مولوی و خیام که از ستارگان درخشان آسمان ایران هستند حمله های وقیحانه کرده و سخنان

ناروا و ناپسند درباره آنها گفته و نوشته و کاهی از هر دیسن و آئینی بیزاری می‌جوید و گاهی خودش مؤسس دین جدید و بقول خودش پاک دینی می‌شود و دعا و مناجات‌های فارسی خشک برای ایام ماه‌ها بهم می‌یافد گاهی چشم کتاب سوزان بپا می‌کند و همه کتب را بجز کتابهای خودش را بشعله آتش می‌سپارد این مرد علوماتش ناقص است و از اصطلاح بی‌خبر مثلاً در مسئله بیان علت و معلول بفلسفه می‌تازد و سوزاندن را معلول و آتش را علت می‌شمارد با آنکه سوزاندن معلول آتش نیست بلکه لازمه است و رابطه بین آتش و سوزش رابطه لازم و ملزم است نه رابطه علیّت و معلولیّت نسبت با مر بارک جمال‌القدم و حضرت اعلیٰ سخنان رشت گفته و در بهائی گری که تَذْبِر امَّالَه است سخنان یاوه بسیار نوشته و خود را رسوا کرده و درین حال در کتاب و رجاؤند بینیاد که کتاب دینی اوست بیشتر از دستورات و احکام اقدام و تعالیم حضرت بهاء‌الله را بنام خود ذکر کرده و عجب آنستگه می‌گوید از هزار سال قبل تا کنون کسی از طیرف خدا و بنام خدا برای نجات مردم غیر ازمن نیاده است خلاصه رفتارش معلوم نیست چطور است من بیشتر کتابهای او را آنده ام و رساله‌ای درباره او یادداشت کرده ام شما هم اردقت کنید تصدیق خواهید فرمود که کسری مردی متحیی‌بر و سوگردان و تناقض‌گوی است آقای طاهری فرمود خوبیست قسمتی از این یادداشت‌ها را اگر موجود و همراه است بتدریج بخوانیم

تا همه استفاده کنیم آن آقای پیرو کسری هم بشدت اظهار بیل فرموده و لهذا در رد فعه قسمتی از آن یادداشت‌های پراکنده را خواندیم و رسیدگی از هر جهت بعمل آمد و درنتیجه پیرو کسری بهویت او پی برد و بتحقیق و رسیدگی درباره تعالم امر افتاد و بمطالعه آثار امری پرداخت اگرچه در این ایام پیروان کسری و آثار کسری ^{تائید از این رفتہ} و آن شعله خاموش شده است کتب او را تازه طبع کرده اند و کم و بیش پیروان او هنوز مخصوصاً در خوزستان هستند کسری آثار تاریخی خویی از خود باقی گذاشته مانند تاریخ مشروطه و تاریخ هجدہ ساله آذربایجان و تاریخ پانصد ساله خوزستان و قبل از آنکه بادعای پیغمبری بپردازد آثار خویی از او مادر می‌شود ولی بعد از ادعا بكلی آثارش بی‌فایده وی نتیجه شد و دوره تحقیقات تاریخی او پایان یافت و بندگارش کتاب دادگاه و راه رستگاری و ورجاوند بینیار و پرداخت و ارزش علمی خود کاست مخصوصاً وقتیکه تعالیم بهائی را بنام خود منتشر کرد از اعتبار افتاد او با بهائی‌ها خوب نبود و ردیه او شاهد است ولی درباره واقعه شاهروд و شهادت چند نفر از بهائیان در سال ۱۳۶۵ هـ ^ش که آن هنگام عجیب برها شد مشارکیه کتابی نوشت در شرح ماقع و بخوبی و راستی اصل مطلب رانگاشت و آن کتاب را بنام حقایق گفتگو منتشر کرد و مخلل‌ومیت و بیگناهی بهائی‌ها را ثابت کرد و آن کتاب الان موجود است و از این جهت

نفوس منصف از او ممنون هستند که با همه عداوتی که با امر بھا دارد چنین حقیقتی را آشکارا پنهان خود بلویسد و منتشر کند او در کتابها یا شیوه‌نامه معروف و مقدسی حقیقت بحضورت امام جعفر صادق پیشوای شیعه و بزرگان شیعه و اساس تشیع تحقیقوتوهین بسیار کرده و آبروی خود را برده است بقول شیخ اجل شیراز:

بزرگشنداند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی بسرد

درباره قادیانی در مجلد هشتم ظلمه رالحق چنین سسطور است که :

در دوره توقف جناب میرزا محمد زرقانی مؤلف بدایع الاثار در هند وستان علمای هند پرما آشوب بپا کردند و در کنجانکن حظیره القدس را سنگباران کردند و در مدلہ نیز بحذلیق القدس حطه کردند و شیشه هاراشکستند و مردم هزار از معاشرت با احبا منع نمودند و در روز وفات محمد مصطفی عرفت سیا اومونج خانه ای راکه محفل تذکرشن در آنجا بود سنگباران کردند و احبا راحین عبور بینا زردند و چند مرتبه بجمال الدین تنکابنی (جمال افندی) او حاج سید مهدی شیرازی و آقا سید مصطفی رومی و آقا میرزا محروم حفله ها کردند و اذیتها نمودند ولی آسیسیانها نویسنده و حکمت جلوگیری کرد و در همان ایام عده آ بالخبر هفت نفر از علماء و بزرگان قادیانی مانند سید محفوظ الحق علمی و مهر محمد خان

شهاب مدیر جریده الحكم قادیانی ها و محمد عمر صد ای وغیره با مزارک تصدیق کردند قادیانی ها برآشفته بمخالف برخاستند و در آن ایام لوحی از قلم مرکز عهد الهی جل ثنایت نازل شده که فرمودند : " ۱۰۰۰ این شخص را (غلام احمد) قادیانی اگمان چنان که با حجال و عصس مقابلى با تعب میمین تواند و باین شباهات و اوهام مقاومت کلمة الله تواند که عنقریب خویش را اسیر خسروان میمین بیند و آیه مبارکه " اذ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا تحقق یابد " یدعون من دون مالا یضرّهم ولا ینفعهم و ضعف الطالب والمطلوب " ولی شد نهایت مدارا و ملایمت جواب شباهات آنرا بد هید بنوعیکه نگردند اینست روش اهل بھا و اینست مسلک ائمہ هدی ای خلق ضعیف العقلند ۱۰۰۰الخ انتهى

روز سوم از جناب طاهری و میهمانان عزیزان که راه حق را بودند خدا حافظی کرده و بطرف شیراز روانه شدیم ۰

مدیثة الله - شیراز

پس از ورود به شیراز جنت طراز در مسافرخانه منزل کردیم و از دیدار احبا لذت بردیم جمعی از احبا از نقاط مختلف برای زیارت بیت مبارک آمدیم بودند از دیدار همه مسرور شد

و بزیارت بیت مکرم فائز گشتیم جناب افنان که سمت تولیت بیت مکرم را از طرف حق منیع دارا هستند نهایت محبت را فرمودند روز سوم که از دیدار احبا و زیارت بیت مکرم سرمست بودیم برای ملاقات یکی از آشنايان قدیم منزل او رفتیم او یکی از وکلای معروف ادادگستری بود و در فن وکالت مهارتی داشت از ملاقاتش خوشلود شدیم فرصود خوب شد آمدی داشتم لائحة دفاعیه ای بینوشتم اینروزها در طهران محاکمه مهمه ای دارم واگریشود در مقابل لائحة اعتراضیه که یکی از همکارا نم درباره موکل تهییه برد و مطلع از تهمتهاي ناروا و سخنان بی اصل و اساس است لائحة دفاعیه ای مفصل تهییه کنم وبمقادیر صلاحیتدار داد تقدیم نمایم برای من موفقیت بزرگی است شرح داستانرا بعد برایت نقل خواهم کرد میخواهم در آن لائحة دفاعیه جیز تهییه را که همکارم بموکل من زده است دفع کنم و جمیع شیوهها با مر بهای در لائحة اعتراضیه اش وارد ساخته جواب مقنع و کافی بدهم حال که تو آمدی خیلی خوب شد والبته در پیشتن لائحة دفاعیه از جنبه جواب شباهات و آثار مبارکه لازمه مساعدت خواهی نمود گفتم بلقمان حکمت آموختن برخلاف است از فرمود تعارف نکن بعد برایت شرح میدهیم قدری سخن گفتیم و بعد همراه فیگردش در شهر شیراز رفتیم.

شیراز

از شهرستانهای ایران در فارس و مرکز استان هفتمن است در

مغرب دریاچه نی ریز و در فاصله ۹۴۰ کیلومتری طهران در جنگله باصفا واقع شده در شمال آن کوههایی است که شیراز را از شرق جدا میکند نهر رکنی که رکن الدوله دیلمی احداث کرده قسمی از شهر را مشروب میسازد در اطراف آن باغهای بیوه بسیار وجود دارد شهرداری خیابانهای وسیع و ساختمانهای زیبا است کارشناسه های نخ ریس و پارچه بافی و قدسازی و سیمان و کود شیمیائی در آن موجود است صنعت خاتم سازی و منبسط کاری آن نیز معروف است داشتگاه آن شامل دانشکده پزشکی و ادبیات و کشاورزی و دانشکده علوم است بخشهاي تابع آن بیضا، اردکان، زرگان، سروستان و غیره است کاخهای هخامنشی در تخت جمشید معروف اجهان است و در شمال شیراز واقع است و نیز جامع عتیق که در سال ۶۶۲ هجری بفرمان عمرولیث صفاری ساخته شده و مسجد نو که در سال ۶۶۳ هجری در زمان ابوسعید از اتابکان فارس بنیاد شده و گنبد شاه چراغ که بر فراز ضريح و مرقد امامزاده احمد فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعه ساخته شده و دروازه قرآن که در آنجا قرآن بزرگی در صندوق قرارداده شده و خط آنرا بحضرت امام زین العابدین نسبت میدهند و برخسی خلط سلطان ابراهیم نو اسیرتیمور میدارند و آرامگاه سعدی که در خارج شهر در دامنه کوهی واقع شده و آرامگاه حافظ که در شمال شیراز در محلی بنام حافظیه است و در سالهای اخیر ساختمان آنها تجدید شده و کاخ سلطنتی که مقر کریم خان زند

بوده و مسجد وکیل و مدرسه وکیل که بفرمان کریم خان ساخته شده است شیراز از شهرهای بسیار قدیمی است و بیش از ده هزار سال سابقه تاریخی دارد در دوره هخامنشیان در زمانیکسنه کاخهای باع نظمت تخت جمشید ساخته شده بود دهکده‌ای بود در نزدیک شهر استخر و در کنیه‌های تخت جمشید نام شیراز "پشن" خوانده شده در صدر اسلام بصورت شهر بوده یعقوب بن صفاری آن شهر را تصرف کرد و برادرش غمرو مسجد غنیمی شیراز را بنا کرد علی عmad الدوّله از پادشاهان آل بویه در سال ۳۲۶ هجری شیراز را پایتخت خود قرارداد و تا پایان عمر در آن شهر بسر برد عضد الدوّله دیلمی نیز کاخ باشکوهی در جنوب شیراز برای خود ساخت و بیمارستان عضدی شیراز را هم بنا کرد و اتابکان فارس که در حدود یکصد و چهل سال در فارس فرمانروی داشتند در عمران و آبادی شیراز کوشش کردند و از حمله مفسول بشیراز با تدبیر جلوگیری کردند در زمان شاه عباس کبیر نیز بناهایی مهم مانند قصر امامقلیخان و مدرسه خان و پل خان و پل رودخانه که ساخته شد در هجوم افغانها و انقراب سلسه صفویه خسارت بسیار بشیراز رسید پس از کشته شدن نادرشاه افشار کریم خان زند شیراز را پایتخت خود قرارداد از جمله آثار وی بازار وکیل و مدرسه وکیل و حمام وکیل و ارگ کریم خانی و خیابان زند است در زمان آقامحمد خان قاجار بواسطه لشکر کشی و قتل و غارتها خرابی شیراز وارد شد در دوره —

رضا شاه کبیر شیراز آبادی بسیار یافت و بیمارستان نمازی در آن معروف است و آرامگاه سعدی و حافظ تعمیر و توسعه یافته و آبادی بسیار در آن بعلت آمد (فرهنگ عصید) مقبره هفت تن و چهل تن شیراز معروف است آثار امیریه در شیراز بسیار است مالند بیست هزار که وا طراف آن ماهمه جارفتیم و همه جارادیدیم تخت جمشید هم رفتم و بیانات همارکه حضرت عهد البهاء جل ثنایه را در ساره تخت جمشید که در رحیق مختوم نوشته ام بیاد آوردم من آلچه را در رحیق مختوم و اسرار ریانی و آفاق و انس نوشته ام در اینجا تکرار نمیکنم همه آن مطالب بسیار جالب و خواهد بود است بیست هزار که چند سال قبل بفتواتی عالم معروف شیعه در شیراز خراب شد ولی بعد آنرا ساخته و پرداخته اند فتوای سید نور الدین بود و عکس آن در حال خرابی در نزد این عهد هست که در آن به عنوان بزرگ مکساهای تاریخی ضبط کرده ام اصلاً هر چه هست در شیراز یک روح و صفاتی دیگر است که در جاهای دیگر نیست هوا یش فرج افزایست فضایش روحانیت دارد مهبط وحی کردگار است و مخزن اسرار بیشمار که نمیتوان آن را وصف کرد گفتنی بسیار است ولی بقول مولوی دل ندارم عاشق معدود دار مقدار بسیاری آثار متبرکه تاریخی واشیا متبربکه در نزد جناب افغان هست که گاهی آنها را بمسافرین وزائرین نشان میدهند و من در سفرهای قبل دوبار بزیارت آن موفق شدم و شرح آن را در کتب دیگر خود بتفصیل نوشته ام روزهای بعد دوست سابق الذکر

مارادعو رمود و برای نگارش لائحة ازمن کمک خواست مسن
از او خواستم که لائحة اعتراضیه همکارش را در اختیار بدم
بگذارد او هم ورقی چندین داد که سخنावی بن اصل در آنها
نوشته بود که چه چیزها گفته و چه تهمت‌ها زده واهل بهای را
بفساد عقیده متهم نموده است .

بهر حال بنا بر دخواست دوست عزیزی فاصله دو سه روز در شیراز
لائحة دفاعیه ای نوشتم و تهمت‌های وارد رایکاریک معلوم داشتم
و حقیقت احوال را آشکار داشتم و شباهات مختلفه را که با مردم اسراک
امثال آن مرد عجیب وارد ساخته اند جواب شافی نوشتم و
بمشا رالیه تحويل دادم شما خوانندگان عزیزان را بادقت
بخوانید و منصفانه قضاوت فرمائید . پس از اتمام اعلامیه مزبور
بسفر خود پایان دادم و بطهران برگشتیم اینک صورت آن اعلامیه
را ذیلاً مدرج می‌سازم و حصول نتیجه قطعیه با خدا است .
خد احافظ شما احبابی الهی باشد .

طهران — اشراق خاوری

لائحة دفاعیه